

پرسش ۵۱۷: چند سوال از روایات

سوال دوّم

السؤال / ۵۱۷: بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم صل على محمد وآله الأئمة والمهديين وسلم تسليماً كثيراً.
السيد الوالد الإمام الثالث عشر.. السلام عليكم ورحمة الله وبركاته.
أود أن تجيبني عن الأسئلة ولو كان قد شرحها بعض الأخوة الأنصار سدهم
الله تعالى فإنني أحب أن أشرب من النبع الصافي.

سؤال / ۵۱۷: بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم صل على محمد وآله الأئمة والمهديين وسلم تسليماً كثيراً.
پدر و سيد و امام (...) سلام عليكم و رحمة الله وبركاته.
دوست دارم كه به سؤالاتم پاسخ دهيد، هر چند برخی از برادران انصار - خداوند
متعال قدم‌هايشان را محكم كند- آن را شرح دادند، ولي دوست دارم كه از چشمه
صاف علم شما بنوشم.

...

وأيضاً هذا الحديث وهو نص: أبو المفضل الشيباني، عن جعفر بن محمد
الحسيني العلوي، عن أحمد بن عبد المنعم الصيداوي، عن عمرو بن شمر، عن
جابر، عن أبي جعفر (ع)، قال: (قلت له: يا ابن رسول الله، إن قوماً يقولون: إن الله
تبارك وتعالى جعل الإمامة في عقب الحسن والحسين، قال: كذبوا الله، أولم يسمعوا
الله تعالى ذكره يقول: (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ) [203]، فهل جعلها إلا في عقب
الحسين (ع)؟ ثم قال: يا جابر، إن الأئمة هم الذين نص عليهم رسول الله (ص)

بالإمامة، وهم الذين قال رسول الله(ص): لما أسري بي إلى السماء وجدت أساميهم مكتوبة على ساق العرش بالنور اثني عشر اسماً، منهم علي وسبطاه، وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن والحجة القائم، فهذه الأئمة من أهل بيت الصفوة والطهارة، والله ما يدعيه أحد غيرهم إلا حشره الله تبارك وتعالى مع إبليس وجنوده) [204].

وهم چنین این حدیث که: أبو المفضل شیبانی، از جعفر بن محمد حسینی علوی، از احمد بن عبد منعم صیداوی، از عمرو بن شمر، از جابر، از ابي جعفر(ع) می گوید: جابرمی گوید: به امام باقر(ع) عرض کردم: ای فرزند رسول الله، گروهی می گویند: خداوند تبارک وتعالی امامت را در فرزندان حسن و حسین قرار داد، ایشان فرمود: (به خداوند دروغ بستند، آیا نشنیدند که خداوند متعال می فرماید: ("آن را کلمه ای باقی در فرزندان او قرار دادیم") [205])، و آیا آن را به غیر در فرزندان حسین(ع) قرار داد؟ سپس فرمود: ای جابر، ائمه همان افرادی هستند که رسول الله(ص) به امامت آن هانص کرده است، و آنان افرادی هستند که رسول الله(ص) فرمود: زمانی که مرا به آسمان بردند، نامهای آنان را در ساق عرش با نور نوشته شده دیدم که دوازده نام بودند، و از آنان علی و دو فرزندش بودند، و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجت قائم هستند، و این ائمه از اهل بیت برگزیده و پاک هستند، به خدا قسم فردی غیر از آنان آن را ادعا نمی کند مگر این که خداوند تبارک و تعالی او را با ابلیس و سربازانش محشور می کند) [206]..

فهنا يقول إن ما يدعي أحد غيرهم إلا حشرهم الله مع إبليس، كيف يقال بهم ولا يقال بالمهديين والوصية تقول بالمهديين(ع)؟ ما تفسيركم لهذه الأحاديث؟ وخاصة الحديث الأخير حيث يوضحوا أن من يدعي هذا الأمر غير هؤلاء الاثنا عشر(ع) فهو مع إبليس (لعنه الله)، ألا يوجد تناقض بين هذا الحديث والوصية، وكيف تجمعوا بين هذا الحديث وغيره من الذين ذكرت لاحقاً (كذا)؟؟ حيث ذكروا أنوار الأئمة الاثنا عشر(ع) ولم يذكروا غيرهم من الأنوار وهي أنوار المهديين(ع)، حيث ذكروهم القرآن حينما أتى موسى(ع) ليصطلي ناراً؟

در این جا می فرماید که فردی غیر از آنان ادعا نمی کند، مگر این که خداوند او را با ابلیس محشور می کند، چطور نام آنان (ع) گفته می شود ولی مهدیین (ع) را نگفته است، و وصیت در مورد مهدیین (ع) می گوید؟ تفسیر شما از این احادیث چیست؟ به خصوص حدیث آخر که بیان می کند که هر فردی به غیر از این دوازده (ع) نفر ادعای این امر کند با ابلیس ملعون است، آیا بین این حدیث و وصیت تناقضی است، چگونه بین این حدیث و بقیه احادیثی که جلوتر نقل می کنم جمع می کنید؟ چون فقط انوار دوازده ائمه (ع) را ذکر کردند و بقیه انورها که انوار مهدیین (ع) هستند را ذکر نکردند، و قرآن آنان را ذکر می کند زمانی که موسی (ع) می آید تا آتشی برگیرد؟

أريد شرحاً مفصلاً يملأ الروح والعقل، وهذه الأحاديث ذكرها لي بعض الأخوة الأنصار وقال لي إنه يساوره شيء من الشك بسبب هذه الأحاديث التي تقول بأن من يدعي غير هؤلاء الاثنا عشر إماماً (ع)، ويقولوا (ع) إنه لا يدعيها أحد غيرهم إلا حشره الله.

شرح مفصلی می خواهم که روح و عقل را پُر کند، و این احادیث را بعضی از برادران انصار برایم ذکر کردند و به من گفتند: این احادیث حالتی از شک ایجاد می کنند، احادیثی که می گوید: هر فردی به غیر از این دوازده (ع) نفر ادعای امامت کنند خداوند آنان را با ابلیس محشور می کند.

سیدی ووالدی الإمام أحمد (ع)، أرجو منكم تأليف كتاب بیدكم لتفسير أحاديث آل البيت (ع)، وخاصة ما يتعلق بالظهور المقدس.

آقایم و پدرم اما احمد (ع)، امیدوارم که بادستان شما کتابی در مورد تفسیر احادیث اهل بیت (ع) تالیف شود، به خصوص مسائلی که در مورد ظهور مقدس است.

سیدی، قال ابي علي(ع): (منهومان لا يشبعان، طالب مال وطالب علم)، فإني لا أشبع من علومكم الشريفة ومن كتبكم، فهل من مزيد المزيد، فإنا نردكم ورود الهيم العطاش فهلا رويم ظمأي بعلمكم الثقيل الدسم يا شجرة الزيتون، وإني أعتقد أن هناك ما يجب أن نعلمه أول بأول، فإني أحس بأننا نريد المزيد من سماع خطبكم الصوتية، فلا تبخلوا علينا منها ومن غيرها.

آقای من، پدرم علی(ع) می فرماید: (دو فرد هستند که سیر نمی شوند، طالب مال و طالب علم) من از علوم شریف شما و از کتاب هایتان سیر نمی شوم، آیا بیشتر و بیشتر نمی شود، ای درخت زیتون، ما مانند شترهای تشنه وارد آبشخور شدیم، آیا تشنگی ما را با علم سنگین تان سیراب می کنید، من اعتقاد دارم که چیزهایی است که در آغاز و قبل از هر چیزی باید بدانیم، من حس می کنم که شنیدن خطبه های صوتی شما را می خواهیم، ما و غیر ما را از آن بازندارید.

لدي سؤال حول أنه هل يملي الله لجميع الخلق ومنهم المؤمنين والمخلصين الذين يريدون أن يعبدوه من حيث أمرهم وهو خليفة الله، حيث يقول (عزوجل): يمدهم في طغيانهم يعمهون، وخوار العجل الذي جعله الله فتنة لبني إسرائيل، فهل من الممكن أن يزيد الله من يؤمن بدعوة يعتقد بأنها حق بأن يزيده ويكيد له ويمده في طغيانه ولو بدرجة أن يأتي الرسول ويخبره أنه على حق ولكن هو على باطل كخوار العجل والإمداد بالطغيان ونملي لهم إن كيدي متين، فهل هذا ممكن من هذا الباب؟

سؤالی دارم، در این مورد که آیا خداوند به همه آفریده ها فرصت می دهد، مومنین و مخلصینی که از جایی که دستور داده شده اند می خواهند او را پرستند، و ایشان همان خلیفه خداست، آنجایی که می فرماید: آنان را در طغیان شان نگه می دارد، و صدای گوساله که خداوند آن را فتنه ای برای بنی اسرائیل قرار داد، آیا امکان داد که خداوند فردی را به دعوتی ایمان دارد که اعتقاد دارد حق است ایمانش را زیاد نماید، و او را بفریید، و او را در طغیانش نگه دارد، تا درجه ای که رسول بیاید و به او خبر دهد که او حق است ولی در حالی که در باطل باشد، مانند صدای گوساله و نگه داشتن در

طغیان، و به آنان فرصت می‌دهیم که فریب من استوار است، و آیا این از این باب امکان دارد؟

وکیف تفسر لنا أن من النصارى يشفون وينالون كرامات على حسب اعتقادهم الضال في المسيح(ع) وبعض أهل العوام ممن ليس على ولاية آل البيت(ع)، ورغم ذلك يرى البعض منهم الرسول(ص) ونحن رأينا رؤيات في ما يؤول ويفسر لصدق دعواكم، ولكن هل ممكن أن الله يمدنا بطغياننا من منطلق ما ذكرت لكم إن الله سبحانه يملي لهم إن كیده متین ونملي لهم ليزدادوا إثماً؟ وكيف يفرق الإنسان بين هذا الإمداد من الله على أساس أن الإنسان يحمل دعوة باطل وهو يعتقد أنها حق والله يمدّه ويزيده ضلالاً وكيداً، وآخر يعتقد بأنه حق مثلنا نحن المؤمنون بكم جميعاً أقصد الأئمة والمهديين(ع)، وكيف نميز بين ذلك الكيد الرباني حيث إنني أعتقد بوجود أناس من أهل المخالفين الذين لا يوالون العترة الطاهرة(ع) ويحبون الله ويخافونه، ألا ينبغي أن يهديهم الله لولاية آل البيت(ع)؟

این مطلب را چگونه برای ما تفسیر می‌کنید که بعضی از مسیحی‌ها شفا می‌شوند و به کراماتی دست پیدا می‌کنند، با این که بر حسب اعتقاد آنان در مورد مسیح(ع) است، و(هم چنین) بعضی از عوامی که بر ولایت اهل بیت(ع) نیستند، به رغم این بعضی از آنان رسول(ص) را می‌بینند و ما نیز رؤیاهایی دیدیم که تاویل و تفسیر آن این‌گونه است که دعوت شما راست است، ولی آیا امکان داد که خداوند ما را با طغیانمان نگره دارد، طبق منطقی که برایتان ذکر کردم که خداوند سبحان به آنان فرصت می‌دهد، و فریب او استوار است، و به آنان فرصت می‌دهد تا گناهشان افزایش پیدا کند؟ انسان چگونه بین این امداد از سوی خدا جدایی بیندازد، بر اساس این که انسان دعوت باطلی را بردوش می‌کشد ولی اعتقاد دارد که آن حق است و خداوند به او فرصت می‌دهد تا گمراهی و فریبش افزایش پیدا کند، و فردی دیگری مانند ما اعتقاد دارد، چون ما به امامان و مهدیین(ع) ایمان آوردیم، و چگونه بین آن کید خداوندی جدایی بیندازیم، چون من فکر می‌کنم مردمی از مخالفین وجود دارند، افرادی که عترت پاک(ع) را

دوست دارند و خداوند را دوست دارند و از او می‌ترسند، آیا بهتر نیست که خداوند آنان را به ولایت اهل بیت (ع) هدایت کند؟

ولما هذا الملاء والمد بالطغيان، وكيف نميز أننا على الحق والله تعالى يخبرنا بالرؤيا إنكم حق وأنه لا يمدنا في طغياننا نعمة؟ اعذرني سيدي فإني لا أشك بكم والعياذ بالله؛ لأنني مؤمن بأن النبي (ص) قال: (إنني تارك فيكم ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي أبداً، كتاب الله وعترتي أهل بيتي).

این فرصت و باقی ماندن در طغیان برای چیست، چگونه تشخیص دهیم که بر حق هستیم، و خداوند متعال در رؤیا به ما خبر می‌دهد که بر حق هستید، و این‌گونه نباشد که ما در طغیانمان نگه می‌دارد؟ آقای من از شما معذرت‌خواهی می‌کنم، پناه بر خدا به شما شک نمی‌کنم، چون ایمان دارم که پیامبر (ص) فرمود: (من چیزی در میان شما به جا گذاشتم که اگر به آن دو چنگ بزنید، بعد از من هرگز گمراه نمی‌شوید، کتاب خدا و عترتم اهل بیتم).

وقال: (قربوا لي لأكتب لكم كتاباً لا تضلوا بعده أبداً) وهي الوصية، وهذا يعني أنه أي الوصية لن يصيبها التحريف ولن يدعيها مدع، وإلا كيف يقول كتاب لن تضلوا بعدي أبداً وهو يحتمل كل هذا، وإن كنت مخطئاً بهذا فقومني وهذا ما قلته لأحد الأخوة الأنصار حينما عرض عليّ هذه الأحاديث وكانت مدعاة لنوع من الريبة جراء هذه الأحاديث وخاصة الحديث الأخير الذي ذكرته لكم ورأيت أن أسألكم عنه.

و فرمودند: (برایم بیاورید، تا برایتان نوشتاری بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید). آن وصیت است، و این بدین معناست که در وصیت تحریفی رُخ نمی‌دهد و مدعی (باطلی) آن را ادعا نمی‌کند، و گرنه چگونه می‌فرماید: نوشتاری که بعد از من هرگز گمراه نمی‌شوید، و این احتمال همه چیز را دارد، و اگر در این مطلب اشتباه کردم، به من بگویید و این مطلبی است که به یکی از برادران انصار گفتم، زمانی که این احادیث را

برمن عَرَضه کرد، و نقل کننده این احادیث و به خصوص حدیث آخری که برایتان ذکر کردم در وی نوعی از شک بود، و خواستم که از شما در این مورد بپرسم.

**ولماذا يرى بعض الناس رؤيا بالنبي(ص) يقول له ويهديه لإمامه دون غيره،
أهذا ينطبق عليه قول الله (ولو علم الله فيهم خيراً لأسمعهم ولو أسمعهم لتولوا).**

چرا بعضی از مردم رؤیای پیامبر(ص) را می بینند که به او می گوید و او را به امامش نه فرد دیگری هدایت می کند، آیا بر این مطلب سخن خداوند قابل انطباق نیست (اگر خداوند در آن ها خیری می دید، آنان را شنوا می کرد و اگر آنان را شنوا می کرد، روی بر می گردانند).

**نريد منكم شخصياً أن تكتبوا كتاباً يشرح كيفية التعامل من الرسول(ص) إلى
آخر إمام(ع) مع وحول (كذا) الإمام المهدي الأب والابن (عليهما السلام)، أي
المهدي واليمني، وكيف ولماذا سكتوا حيناً وقالوا حيناً آخر؟ نريد منكم ذلك لا أن
يكتب الإخوة الأنصار مع احترامنا لهم وتقديرنا لجهدهم.**

المرسل: أنصاري - السويد

از شخص شما می خواهیم که کتابی بنویسد که در آن چگونگی تعامل از رسول(ص) تا امام آخر(ع) در مورد امام مهدی پدر و پسر(ع) آمده باشد، یعنی مهدی و یمنی، و چگونه و چرا گاهی اوقات ساکت ماندند و گاهی سخن گفتند؟ از شما می خواهیم نه اینکه برادران انصار بنویسند، با اینکه به آنان احترام می گذاریم و تلاش شان را تقدیر می کنیم.

فرستنده: انصاری - سوئد

ج س ۲: قوله (ع): (... فهذه الأئمة من أهل بيت الصفوة والطهارة، والله ما يدعيه أحد غيرهم (غيرنا) إلا حشره الله تبارك وتعالى مع إبليس وجنوده...).

ج س ۲: فرموده اش (ع): (فهذه الأئمة من أهل بيت الصفوة والطهارة، والله ما يدعيه أحد غيرهم (غيرنا) إلا حشره الله تبارك وتعالى مع إبليس وجنوده).

لا يعني هذا الحديث نفي الإمامة أو الوصاية عن المهديين من ذرية الإمام المهدي (ع) أبداً، وللتوضيح أذكر عدة نقاط:

این حدیث اصلاً به معنای نفی امامت یا وصایت از مهدیین از فرزندان امام مهدی (ع) نیست، برای توضیح چند نکته را ذکر می‌کنم:

أ- يجب الالتفات إلى أن ذكر الأئمة الاثني عشر (ع) لا يعني نفي الأوصياء غيرهم، وخصوصاً إذا كانوا منصوصاً عليهم في كلام الأئمة (ع)، وكما يقال: (إثبات شيء لا يدل على نفي ما عداه). فقد جاء في كثير من الروايات تفسير العترة بعلي وفاطمة والحسن والحسين، ولكن هذا لا يعني أن الأئمة من ذرية الحسين (ع) ليس من العترة أو ليس من آل بيت الرسول محمد (ع) الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً.

الف- باید دقت شود که ذکر ائمه دوازده گانه (ع) به معنای نفی اوصیایی به غیر از آنان نیست، به خصوص وقتی در سخنان ائمه (ع) به آنان تصریح شده باشد، همان‌طور که گفته می‌شود: (اثبات چیزی نفی غیر آن را نمی‌کند). در بسیاری از روایات آمده که عترت به علی و فاطمه و حسن و حسین تفسیر شده‌اند، و این به این معنا نیست که ائمه از فرزندان حسین (ع) از عترت نیستند یا از اهل بیت محمد رسول الله (ص) نیستند، افرادی که خداوند پلیدی را از آنان برده و آنان را پاک نموده است.

عن أبي بصير، قال: (قلت لأبي عبد الله (ع): من آل محمد (ع)؟ قال: ذريته. فقلت: أهل بيته؟ قال: الأئمة الأوصياء. فقلت: من عترته؟ قال: أصحاب العباء. فقلت: من أمته؟ قال: المؤمنون الذين صدقوا بما جاء به من عند الله (عزوجل)، المتمسكون بالثقلين الذين أمروا بالتمسك بهما: كتاب الله (عزوجل)، وعترته أهل بيته الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، وهما الخليفتان على الأمة بعده (ع)) [209].

أبي بصير می گوید: (به امام صادق (ع) عرض کردم: آل محمد چه کسانی هستند؟ فرمود: فرزندان، عرض کردم: اهل بیت ایشان؟ فرمود: امامان، اوصیاء، عرض کردم: عترتش چه کسانی هستند؟ فرمود: اصحاب عباء، عرض کردم: امتش چه کسانی هستند؟ فرمود: مومنینی که آن چه از نزد خداوند آمده را تصدیق نمودند، کسانی که به ثقلین چنگ می زنند، ثقلینی که دستور به چنگ زدن به آن شده اند: کتاب خدا و عترتش، اهل بیت ایشان کسانی که خداوند از آنان پلیدی را برده و آنان را پاک نموده است، و آن دو خلیفه بعد از وی بر امتش هستند) [210].

ففي الرواية السابقة نجد أن الإمام الصادق (ع) قد نص على أن العترة هم أصحاب العباء، وفرق بينهم وبين آل التي تنطبق على كل الأئمة والأوصياء، بل حتى أنه فسر الآل أو أهل البيت (ع) بأنهم الأئمة الأوصياء بدون النص على فاطمة الزهراء (ع) والتي هي في مقدمة الآل وأهل البيت قطعاً، فهل هذا يعني أن فاطمة (ع) ليس من أهل البيت مثلاً؟

می بینیم که در روایت قبلی امام صادق (ع) تصریح کرده که عترت همان اصحاب عباء هستند، و بین آنان و بین آل (خاندان) که بر همه امامان و اوصیاء منطبق می شود، فرق قائل شده است، بلکه حتی اگر ایشان خاندان یا اهل بیت (ع) تفسیر نموده که آنان ائمه اوصیاء هستند بدون این که بر فاطمه زهراء (ع) نص کرده باشد،

فاطمه‌ای که قطعاً در مقدمه خاندان و اهل بیت است، و آیا این به این معناست که مثلاً فاطمه (ع) از اهل بیت نیست؟

ونرجع إلى العترة التي فسرت بالرواية السابقة بأنهم أصحاب العباء (علي وفاطمة والحسنان)، ونرى هل إنها بهم فقط، أم إنها تصدق أيضاً على كل الأئمة من ذرية الحسين (ع)؟

به عترتی که در روایت قبلی به اصحاب عباء (علی و فاطمه و حسن و حسین) تفسیر شده بر می‌گردیم، و بینیم آیا فقط در خصوص آنان است یا بر همه ائمه از فرزندان حسین (ع) نیز صدق می‌کند؟

عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب (ع)، قال: (قال رسول الله (ص): إني مخلف فيكم الثقلين: كتاب الله، وعترتي أهل بيتي. وإنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض كهاتين - وضم بين سبابتيه - فقام إليه جابر بن عبد الله الأنصاري، فقال: يا رسول الله، ومن عترتك؟ قال: علي، والحسن والحسين، والأئمة من ولد الحسين إلى يوم القيامة) [211].

از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب (ع) که فرمودند: (رسول الله (ص) فرمود: من در میان شما دو چیز گران بها می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم، این دو از هم جدا نمی‌شوند تا این که بر حوض نردم باز گردند، مانند این دو و دو انگشت سبابه‌اش را کنار هم قرار داد، جابر بن عبد الله انصاری بلند شد و عرض کرد: ای رسول الله، عترت شما چه افرادی هستند؟ فرمود: علی و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین تا روز قیامت) [212].

فهل يصح لأحد أن يقول إن بين الحديثين تعارضاً؟! حيث إن الأول
فسر العترة بأصحاب العباء والثاني فسرها بهم وبالائمة من ذرية
الحسين(ع) إلى يوم القيامة!

آیا برای فردی درست است که قائل شود که بین این دو حدیث تعارض وجود دارد؟!
چون حدیث اول عترت را به اصحاب عباء تفسیر کرده و حدیث دوم آن را به ائمه از
فرزندان حسین(ع) تا روز قیامت تفسیر کرده است!

طبعاً لا يصح، وسيأتي الجواب للمعترض، بأن تفسير العترة بأصحاب
العباء لا يعني اختصاصها بهم فقط، وإثبات صفة لشيء لا يعني نفيها عن
غيره، بل إن لكلام أهل البيت(ع) حِكمٌ وغايات وإرادات ومناسبات
وحالات وإجمال وتفصيل وظروف من تقيه وابتلاء ومراعاة حال
المستمع ومراعاة لصون الأسرار إلا عن أهلها ... الخ.

طبعاً درست نیست، پاسخ به فرد اعتراض کننده این گونه می آید: تفسیر عترت به
اصحاب عباء به معنای اختصاص آن فقط به آنان نیست، و اثبات ویژگی برای چیزی
به معنای نفی آن از غیرش نیست، بلکه برای سخن اهل بیت(ع) حکمت‌ها و هدف‌ها
و اراده‌ها و مناسبت‌ها و حالت‌ها و اجمال و تفصیل و ظروفی دارد، از جمله تقيه و
ابتلاء و رعایت حال شنونده و مراعات به خاطر نگهداری اسرار از غیراهلش ... الخ
می‌باشد.

این‌ها به عنوان مثال بود و شواهد اجمال و تفصیل در سخن اهل بیت(ع) بسیار
است.

هذا كمثال والشواهد كثيرة على الإجمال والتفصيل في كلام أهل
البيت(ع).

ب- لا يخفى على المطلع على مسألة أوصياء الإمام المهدي (ع) أنها من الأسرار التي تعمد الرسول محمد (ص) وأهل بيته (ع) إخفاءها، لحكمة بالغة، والسر لا يمكن أن يذاع في كل أوان ومكان وإلا لما كان سراً، بل إن دعت الضرورة إلى الإلماح إليه فيلمح إليه بالإشارة واللمح والتمويه والإخفاء ... الخ.

ب- بر فردی که به مسئله اوصیای امام مهدی (ع) آگاه است پنهان نیست که آن از اسراری است که محمد رسول الله (ص) و اهل بیتش (ع) قصد پنهان کردن آن را داشتند، به خاطر حکمتی که خود می دانند، و راز را نمی توان در هر زمان و مکانی پخش کرد، وگرنه دیگر راز نیست، بلکه اگر ضرورتی به اشاره کردن به آن باشد به آن با اشاره و پنهان کردن و... الخ اشاره می شود.

ولذلك نجد أهل البيت قد ذكروا المهديين لإقامة الحجة على منكريهم أو على أهل زمانهم ولكن طبعاً على نحو الإشارة والتمويه والإخفاء تارة، والتصريح غير المفضوح تارة أخرى؛ لأن زمان الابتلاء بهم لم يأت حينئذ، ولأن الأمة حينئذ لم تؤمن بالأئمة الاثني عشر فكيف بغيرهم، بل لم تؤمن بخلافة أمير المؤمنين (ع) ! وإذا التفتنا إلى أن مسألة أوصياء الإمام المهدي (ع) تقع ضمن الابتلاء والامتحان الذي يتعرض له أهل آخر الزمان فأكد أن يكون هذا الامتحان والابتلاء مخفياً حتى يصح، وإلا لما كان ابتلاء واختباراً، فلا أحد يعطي الأسئلة الإمتحانية ويعطي أجوبتها بصورة صريحة لا يشوبها شك أو غموض.

به همین خاطر می یابیم که اهل بیت (ع) مهدیین را به خاطر اتمام حجت بر منکرین شان یا بر اهل زمان شان ذکر می کنند، ولی طبعاً به صورت اشاره و ایما و پنهان کردن و گاهی به صورت غیر آشکار تصریح می کردند، چون زمان امتحان به آنان در آن وقت نبوده است، و چون مردم به دوازده ائمه ایمان نداشتند، چه برسد به غیر آنان، بلکه به خلافت امیرالمومنین (ع) ایمان نداشتند، و اگر دقت کنیم به این که

مسئله اوصیای امام مهدی(ع) در ضمن بلا و امتحانی که برای مردم آخرالزمان است، قطعاً باید این امتحان و بلا برای اینکه صحیح باشد پنهان باشد وگرنه بلا و امتحان نبود، فردی این کار را نمی‌کند که سؤالات امتحانی را بدهد و پاسخ‌های آن را به صورت صریح بدهد، که هیچ‌گونه شک یا اِغماضی در آن نباشد.

وهذا الامتحان قد حذر منه أهل البيت(ع) في روايات عديدة وأرشدوا شيعتهم إلى الحذر من احتمالات معينة قد تحصل، فإن حصلت لا ينبغي إنكارها، وأذكر بعض الروايات وأترك شرحها للقارئ اللبيب:

از این امتحان اهل بیت(ع) در روایات زیاد بر حذر داشتند و شیعیان‌شان را از احتمالات معینی که حاصل می‌شود بر حذر می‌داشتند، و اگر اتفاق بیفتد نباید آن را انکار کرد، و بعضی از روایات را ذکر می‌کنم و شرحش را برای خواننده دانا می‌گذارم:

عن الفضيل بن يسار، عن أبي جعفر(ع)، قال: قال: قلت له: لهذا الأمر وقت؟ فقال: كذب الوقتون، كذب الوقتون، إن موسى(ع) لما خرج وافداً إلى ربه واعدهم ثلاثين يوماً، فلما زاده الله على الثلاثين عشراً، قال له قومه: قد أخلفنا موسى، فصنعوا ما صنعوا، فإذا حدثناكم بحديث فجاء على ما حدثناكم به، فقولوا: صدق الله، وإذا حدثناكم بحديث فجاء على خلاف ما حدثناكم به، فقولوا: صدق الله، تؤجروا مرتين(213).

فضیل بن یسار از ابی جعفر علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید: (به آن حضرت عرض کردم: آیا این امر وقت معینی دارد؟ فرمود: «کسانی که وقت معین می‌کنند دروغ می‌گویند، کسانی که وقت تعیین می‌کنند دروغ می‌گویند، همانا موسی(ع) هنگامی که به دعوت پروردگار خود بیرون شد به قومش سی روز وعده داد، و هنگامی که خداوند بر آن سی روز ده روز افزود، قوم او گفتند: موسی با ما خلاف وعده کرد، پس کردند آنچه کردند، پس هر گاه ما حدیثی را برای شما بازگو کردیم و طبق

آنچه برای شما گفته‌ایم پیش آمد بگوئید: خداوند راست فرموده است، و هر گاه حدیثی را برای شما بازگو کردیم و خلاف آنچه گفته‌ایم پیش آمد باز شما بگوئید، خداوند راست فرموده است، که دو بار پاداش داده خواهید شد» ([214]).

عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (إن الله تعالى أوحى إلى عمران أني واهب لك ذكراً سوياً مباركاً، يبرئ الأكمه والأبرص ويحيي الموتى بإذن الله، وجاعله رسولاً إلى بني إسرائيل، فحدث عمران امرأته حنة بذلك وهي أم مريم، فلما حملت كان حملها بها عند نفسها غلام، فلما وضعتها قالت: رب إنني وضعتها أنثى وليس الذكر كالأنثى، أي لا يكون البنت رسولاً، يقول الله (عزوجل): والله أعلم بما وضعت، فلما وهب الله تعالى لمريم عيسى كان هو الذي بشر به عمران ووعدته إياه، فإذا قلنا في الرجل منا شيئاً وكان في ولده أو ولد ولده فلا تنكروا ذلك) ([215]).

أبي بصير از ابي عبد الله عليه السلام روايت مي‌کند که مي‌فرمايد: (خدای تعالی به عمران (پدرم مريم مادر عيسى (ع) وحی کرد که من به تو پسری مي‌بخشم، سالم و مبارک که به اذن خدا کور مادر زاد و پيس را درمان کند و مردگان را زنده کند و پیغمبر بنی اسرائیلش قرار دهم، عمران این مطلب را به همسرش حنة که مادر مريم است گزارش داد، چون به مريم حامله گشت، فکر می‌کرد که حملش پسر است، چون او را زائید (و دید دختر است) گفت: پروردگارا! «من دختر زائیدم و پسر مانند دختر نیست» یعنی دختر که پیغمبر نمی‌شود. خدای عز و جل (در باره او) می‌فرماید: خدا به آنچه او زائیده داناتر است، سپس چون خدای تعالی عيسى را به مريم بخشید، او همان پیغمبری بود که به عمران بشارت داده شده بود و به او وعده کرده بودند. پس هر گاه ما درباره مردی از خاندان خود چیزی گفتیم. و در فرزند یا فرزند زاده او پیدا شد آن را انکار نکنید) ([216]).

عن أبي عبد الله (ع)، قال: (إذا قلنا في رجل قولاً، فلم يكن فيه وكن في ولده أو ولد ولده فلا تتكروا ذلك، فإن الله تعالى يفعل ما يشاء) ([217]).

أبي عبد الله (ع) می‌فرماید: (هر گاه درباره مردی سخنی گوئیم و در او نباشد و در فرزند یا نوه او باشد، انکار نکنید، زیرا خدای تعالی هر چه خواهد می‌کند) ([218]).

عن أبي خديجة، قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: (قد يقوم الرجل بعدل أو يجور وينسب إليه ولم يكن قام به، فيكون ذلك ابنه أو ابن ابنه من بعده، فهو هو) ([219]).

أبي خديجة می‌گوید: از ابا عبد الله (ع) شنیدم که می‌فرماید: (گاهی انسان با صفت عدالت یا ستم سنجیده می‌شود و به آن سنجش نسبتش می‌دهند، در صورتی که خودش آن صفت را دارا نیست، بلکه پسرش یا پسر پسرش بعد از او دارای آن صفت می‌باشد، پس او همانست (که آن صفت درباره‌اش گفته شده) ([220]).

عن أبي حمزة الثمالي، قال: قال أبو جعفر وأبو عبد الله (عليهما السلام): (يا أبا حمزة، إن حدثناك بأمر أنه يجيء من هاهنا فجاء من هاهنا فإن الله يصنع ما يشاء، وإن حدثناك اليوم بحديث وحدثناك غداً بخلافه فإن الله يمحو ما يشاء ويثبت) ([221]).

أبي حمزة ثمالی می‌گوید: أبو جعفر و أبو عبد الله (ع) فرمودند: (ای ابو حمزه، وقتی در مورد مسئله‌ای به شما گفتیم که از این جا می‌آید، ولی از آن جا آمد خداوند هر کاری بخواهد انجام می‌دهد، و اگر امروز به شما حدیثی گفتیم و فردا بر خلاف آن گفتیم، خداوند آن چه بخواهد محو و اثبات می‌کند) ([222]).

أليست هذه الأخبار وأمثالها توحى بإنذار عن شيء سيقع في آخر الزمان وفي خصوص مسألة الإمام المهدي (ع) حرص أهل البيت (ع) على

الإشارة إليه دون التصريح لحكمة معينة يعلمونها، وهل بعد هذا الإنذار عذر لمعتذر في أن ينظر لدين الله برأيه، أو أن يريد مجيء الإمام المهدي (ع) وفق ما يفهم أو ما عرف وإلا فلا يصدق ولا يطيع أمره؟!!

آیا این اخبار و امثال آن هشدار به چیزی که در آخر الزمان واقع می شود اشاره نمی کنند، و در مورد مسئله امام مهدی (ع) اهل بیت (ع) حریص بودند که به آن اشاره کنند بدون این که بدان تصریح نمایند، به خاطر حکمت مشخصی که آنان می دانند، آیا بعد از این انذار عذری برای عذر آورنده ای باقی می ماند تا در دین خداوند با نظرش بنگرد، یا این که می خواهد امام مهدی (ع) بر اساس آن چه می فهمد یا می شناسد بیاید، و گرنه ایشان را تصدیق نمی کند و از دستور ایشان اطاعت نمی کند؟!!

ومسألة تعدد إخفاء مسألة أوصياء الإمام المهدي (ع) وأنها من الأسرار فنستطيع أن نعرفها مما يلي: عن عبد الله بن الحارث، قال: (قلت لعلي (ع): يا أمير المؤمنين، أخبرني بما يكون من الأحداث بعد قائمكم، قال: يا ابن الحارث، ذلك شيء ذكره موكول إليه، وإن رسول الله صلى الله عليه وآله عهد إليّ أن لا أخبر به إلا الحسن والحسين عليهما السلام) ([223]).

مسئله پنهان کردن عمدی موضوع اوصیای امام مهدی (ع) و اینکه آن جزو رازهاست، این موضوع را می توانیم از مطلب زیر بفهمیم: عبد الله بن حارث می گوید: (به علی (ع) عرض کردم: ای امیر المؤمنین! از رخدادهای پس از امام قائم (ع) مرا مطلع گردان. فرمود: ای پسر حارث! این چیزی است که ذکر آن موكول به خود اوست و رسول خدا (ص) به من سفارش کرده است که آن را جز به حسن و حسین (ع) نگویم) ([224]).

وفي حديث عن أمير المؤمنين (ع) يذكر فيه بعض علامات قيام القائم (ع): (فَعِنْدَ ذَلِكَ تَرْفَعُ التَّوْبَةُ، فَلَا تَقْبَلُ تَوْبَةَ وَلَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانَهَا لَمْ تَكُنْ أَمِنْتَ مِنْ قَبْلِ أَوْ كَسَبْتَ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا، ثُمَّ قَالَ (ع): لَا تَسْأَلُونِي عَمَّا يَكُونُ بَعْدَ هَذَا، فَإِنَّهُ عَهْدُ إِلَيَّ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَنْ لَا أَخْبِرَ بِهِ غَيْرَ عَتْرَتِي) ([225]).

و در حدیثی از امیر المؤمنین (ع) که در آن بعضی علامات قیام قائم (ع) ذکر می کند آمده است: (در این هنگام توبه برداشته شود و هیچ توبه ای پذیرفته نشود و عملی بالا نرود و فردی ایمانش مورد پذیرش نیست، مگر این که از قبل ایمان آورده باشد یا در ایمانش خیری کسب کرده باشد. سپس فرمود: دیگر از من نپرسید که بعد از آن چه خواهد شد زیرا حبیبم رسول خدا (ص) از من پیمان گرفته است که آن را جز به خاندانم نگویم) ([226]).

ولم يصرح بذكر ذرية الإمام المهدي (ع) بصورة واضحة إلا بعد مقتل الإمام الحسين (ع) أو قبله بقليل، فحتى وصية الرسول (ع) بالمهديين (ع) لم تروَ علناً إلا في زمن الإمام الصادق (ع)، وهذا ما اقتضته حكمة الله تعالى للحفاظ على هذا السر العظيم.

ذکر فرزندان امام مهدی (ع) به صورت واضح اشاره نشده مگر بعد از کشته شدن امام حسین (ع) یا اندکی قبل از آن بوده است، و حتی وصیت رسول الله (ص) به مهدیین (ع) به صورت علنی جزء در زمان امام صادق (ع) برای ما روایت نشده است، و این حکمت خداست که برای حفظ این راز بزرگ اقتضاء کرده است.

فلذلك نجد بعض الروايات تذكر الأوصياء وتعدد هم إلى القائم (ع)، وبعضها تكتفي بقولها: (إلى يوم القيامة)، وبعضها تنص على الأوصياء بعد القائم (ع) وهم ذريته، وهذا من تخطيط الله تعالى وحكمته في ستر هذه المسألة حتى يحين وقتها ويبينها صاحبها، ولكي لا يدعيها أحد غير

صاحبها، فقد ورد في كثير من الروايات إن القائم (ع) إذا قام يدعو إلى أمر قد خفي وضل عنه الجمهور، وأنه يدعو إلى أمر جديد على العرب شديد.

به همین خاطر بعضی از روایات اوصیاء را می‌یابیم که اوصیاء را ذکر می‌کنند و آن‌ها را تا قائم (ع) به حساب می‌آورد، و بعضی‌ها به سخن (تاروز قیامت) کفایت کرده‌اند، و بعضی از آن‌ها به اوصیای بعد از قائم (ع) اشاره دارد نه اینکه آنان فرزندانش هستند، و این نقشه خداوند متعال و حکمت ایشان در پنهانی این مسئله است تا این که وقتش برسد و صاحبش آن را بیان کند، و تا فردی غیر از صاحبش آن را ادعا نکند، در بسیاری از روایات وارد شده که (وقتی قائم (ع) قیام کند، به امر پنهانی دعوت می‌کند که جمهور از آن بی‌خبر هستند، و ایشان به مسئله جدیدی که بر عرب شدید است دعوت می‌کند).

عن أبي جعفر (ع)، قال: (إن قائمنا إذا قام دعا الناس إلى أمر جديد كما دعا إليه رسول الله (ص)، وإن الإسلام بدأ غريباً وسيعود غريباً فطوبى للغرباء) [227].

أبي جعفر عليه السلام می‌فرماید: (قائم ما چون قیام کند مردم را به امر نوینی دعوت خواهد نمود همان گونه که رسول خدا (ص) دعوت فرمود، و اسلام غریبانه آغاز شد و باز همچنان که شروع شده غریب خواهد گردید، و خوشا بحال غریبان) [228].

وعن مالك الجهني، قال: قلت لأبي جعفر (ع): (إننا نصف صاحب هذا الأمر بالصفة التي ليس بها أحد من الناس. فقال: لا والله لا يكون ذلك أبداً حتى يكون هو الذي يحتج عليكم بذلك ويدعوكم إليه) [229].

مالک جهنی گوید: «به امام باقر (ع) عرض کردم: (ما صاحب این امر را به گونه‌ای وصف می‌کنیم که احدی از مردم بدان گونه نیست، فرمود: نه به خدا قسم [هرگز] این

نخواهد شد تا آنکه او خود بر شما بدان احتجاج کند و شما را به سوی آن بخواند)
.[230].

و عن أبي جعفر (ع): (... وإنما سمي المهدي مهدياً؛ لأنه يهدي إلى
أمر خفي...) [231].

أبي جعفر (ع) می فرماید: (مهدی به این خاطر مهدی نامیده می شود، چون به مسئله
پنهانی هدایت می کند) [232].

و عن الصادق (ع)، قال: (إذا قام القائم جاء بأمر غير الذي كان) [233].
و امام صادق (ع) می فرماید: (وقتی قائم قیام کند، امری می آورد که قبلاً نبوده
است) [234].

و عن أمير المؤمنين (ع) في خطبة طويلة جداً قال: (... ويظهر للناس
كتاباً جديداً وهو على الكافرين صعب شديد، يدعو الناس إلى أمر من أقر
به هُدي، ومن أنكره غوى، فالويل كل الويل لمن أنكره.....) [235].

و أمير المؤمنین (ع) در خطبة خیلی طولانی می فرماید: (کتاب جدیدی آشکار
می کند، و آن بر کافرین سخت و شدید است، مردم را به امری دعوت می کند که هر
فردی به آن اقرار کند، هدایت می شود، و هر فردی آن را انکار کند گمراه می شود، وای
و وای بر فردی که او را انکار کند) [236].

ومع ذلك نجد أن أهل البيت صرحوا بذكر المهديين من ذرية الإمام
المهدي (ع) في روايات كثيرة؛ لإقامة الحجة على المنكرين والجاحدين،
وكذلك أشاروا والمحو إلى ذلك، ومن موارد الإشارة ما يلي:

با این حال می‌یابیم که اهل بیت در روایات زیادی به ذکر مهدیین از نسل امام مهدی(ع) تصریح کردند، برای این که بر منکرین و انکار کنندگان حجت اقامه کنند، هم‌چنین به آن به صورت غیر مستقیم اشاره کردند، مواردی که در آن‌ها اشاره شده مانند موارد زیر است:

• عن أمير المؤمنين عليه السلام، عن رسول الله(ص) في حديث طويل عن المعراج: (... فنوديت: يا محمد، فقلت: لبيك ربي وسعديك تباركت وتعاليت، فنوديت: يا محمد، أنت عبدي وأنا ربك فإياي فاعبد، وعليّ فتوكل، فإنك نوري في عبادي ورسولي إلى خلقي وحجتي في بريتي، لمن تبعك خلقت جنتي، ولمن خالفك خلقت ناري، ولأوصيائك أوجببت كرامتي، ولشيعتك أوجببت ثوابي، فقلت: يا رب، ومن أوصيائي؟ فنوديت: يا محمد، (إن) أوصيائك المكتوبون على ساق العرش، فنظرت - وأنا بين يدي ربي - إلى ساق العرش فرأيت اثني عشر نوراً، في كل نور سطر أخضر مكتوب عليه اسم كل وصي من أوصيائي، أولهم علي بن أبي طالب وآخرهم مهدي أمتي، فقلت: يا رب، أهؤلاء أوصيائي من بعدي؟ فنوديت: يا محمد، هؤلاء أوليائي وأحبائي وأصفيائي وحججي بعدك على بريتي، وهم أوصياؤك وخلفاؤك وخير خلقي بعدك.

• أمير المؤمنين(ع)، عن رسول الله(ص) في حديث طويل عن المعراج: (فنوديت: (ای محمد! گفتم: ای پروردگار من! تبارکت و تعالیت، ندا رسید: ای محمد تو بنده من و من پروردگار توأم، مرا پرستش کن و بر من توکل نما، تو نور من در میان بندگان من و فرستاده من به سوی خلقم و حجت من در بین

مردمانی، بهشت من برای کسی است که از تو پیروی کند و آتش من برای کسی است که با تو مخالفت کند، و کرامتم را برای اوصیای تو لازم گردانیدم و ثوابم را برای شیعیان تو مقرر داشتم، گفتم: پروردگارا! اوصیای من چه کسانی هستند؟ ندا رسید ای محمد! اوصیای تو بر ساق عرش نوشته شده است و من، در حالی که در مقابل پروردگارم بودم، به ساق عرش نگریستم و دوازده نور دیدم و در هر نوری سطری سبز بود که نام هر یک از اوصیای من بر آن نوشته شده بود، اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر آنها مهدی امتم بود، گفتم: پروردگارا! آیا آنها اوصیای پس از من هستند؟ ندا آمد که ای محمد! آنها اولیا و دوستان و برگزیدگان و حجت‌های من بر خلائق پس از تو هستند و آنها اوصیا و خلفای تو و بهترین خلق من پس از تو می‌باشند،

وعزتي وجلالي لأظهرن بهم ديني، ولأعلن بهم كلمتي، ولأظهرن الأرض بآخرهم من أعدائي، ولأملكنه مشارق الأرض ومغاربها، ولأسخرن له الرياح، ولأذلن له الرقاب الصعاب، ولأرقينه في الأسباب، ولأنصرنه بجندي، ولأمدنه بملائكتي حتى يعلن دعوتي ويجمع الخلق على توحيدي، ثم لأدينن مله ولأداوئن الأيام بين أوليائي إلى يوم القيامة (237).

به عزت و جلالم سوگند که به واسطه ایشان دینم را چیره و کلمه‌ام را بلند می‌نمایم و توسط آخرین آنها زمین را از دشمنانم پاک می‌گردانم و مشرق و مغرب زمین را به تملیک او در می‌آورم و باد را مسخر او می‌کنم و گردن‌کشان سخت را رام او می‌سازم و او را بر نردبان ترقی بالا می‌برم و با لشکریان خود یاریش می‌کنم و با فرشتگانم به او مدد می‌رسانم تا آنکه دعوتم را آشکار کند و مردمان را بر توحیدم گرد آورد، سپس

ملکش را تداوم بخشم و روزگار را در اختیار اولیای خود قرار دهم تا روز قیامت فرا رسد)
.[238].

فبمن سيدوم ملك الإمام المهدي (ع) ودولته، ومن هم الأولياء الذين سيداول الله أيام دولة العدل الإلهي بينهم إلى يوم القيامة؟ مع ملاحظة أن الإمام المهدي (ع) يموت أو يستشهد بعد مدة قصيرة من ملكه، وأيضاً مع ملاحظة أن الله قال: (ثم لأدينن ملكه) ولا يخفى أن (ثم) تفيد العطف مع التراخي، ثم عطف الله تعالى القول بمدولة الأيام بين الأولياء.

با چه فردی فرماندهی امام مهدی (ع) و دولت ایشان دائمی می شود، و منظور از اولیایی چه افرادی هستند؟ که خداوند روزگار دولت عدل الهی بین آنان تا روز قیامت می چرخد؟ با توجه به این که امام مهدی (ع) بعد از مدت کوتاهی از فرماندهی اش از دنیا می رود یا به شهادت می رسد، هم چنین با توجه به این که خداوند فرمود: (ثم لأدينن ملكه) "سپس فرماندهی را تداوم می بخشم" و پنهان نیست که (ثم) (سپس) عطف با فاصله را می رساند، بعد خداوند متعال این سخن را آورده است که روزگاران بین اولیای ایشان می چرخد.

ومن المعلوم أن مذهب آل محمد (ع) قائم على أن الله لا يقيم على الناس حجة إلا أن يكون معصوماً ومن ذرية الإمام الحسين (ع)، إذن لا يمكن أبداً أن يكون هؤلاء الأولياء غير المهديين من ذرية الإمام المهدي (ع) المنصوص عليهم في وصية الرسول محمد (ص) عند وفاته وغيرها من روايات أهل البيت (ع).

و چیزی که معلوم است این که مذهب خاندان محمد (ع) برای این استوار است که خداوند بر مردم حجتی را برپا نمی کند مگر این که وی معصوم و از نسل امام حسین (ع) باشد، پس اصلاً ممکن نیست که این اولیاء غیر از مهدیین از نسل امام

مهدي(ع) باشند که در وصیت رسول الله محمد(ص) در شب وفاتش برآنان منصوص شده، و غیر از آن در روایات اهل بیت(ع) ذکر شده‌اند.

• **وجاء في خبر بيهس - رسول الجن الى أمير المؤمنين(ع) - وسؤاله عن تفسير سورة القدر: (...)**
فلما أن هبط آدم(ع) إلى الدنيا كانت الدنيا مظلمة، فقال آدم(ع): يا ابن ربهم، أتدري أي إذن كان؟ قال: لا، قال: أنزل الله تعالى إلى جبرائيل يا رب بحق محمد وعلي إلا رددت عليّ النور الذي كان لي، فأهبطه الله تبارك وتعالى إلى الدنيا فكان آدم يستضيء بنورنا، فلذلك سمي ليلة القدر، فلما بقي آدم(ع) في الدنيا وعاش فيها أربعمئة سنة أنزل الله عليه تابوتاً من نور له اثنا عشر باباً، لكل باب وصي قائم يسير بسيرة الأنبياء، قال: يا رب، من هؤلاء؟ قال الله (عزوجل): يا آدم، أول الأنبياء أنت، والثاني نوح، والثالث إبراهيم، والرابع موسى، والخامس عيسى، والسادس محمد خاتم الأنبياء، وأما الأوصياء أولهم شيث ابنك، والثاني سام بن نوح، والثالث إسماعيل بن إبراهيم، والرابع يوشع بن نون، والخامس شمعون الصفا، والسادس علي بن أبي طالب(ع)، وآخرهم القائم من ولد محمد الذي أظهر به ديني على الدين كله ولو كره المشركون، قال: فسلم آدم التابوت إلى شيث وقبض آدم، فلذلك قال الله تعالى: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ)[239]. وإن نورنا أنزله الله إلى الدنيا حتى يستضيء بنورنا المؤمنون ويعمى الكافرون.

• و در خبر بیهس، رسول جن بسوی امیر المؤمنین (ع)، و سؤالش از تفسیر سوره قدر آمده است: (وقتی آدم (ع) به دنیا هبوط نمود، دنیا تاریک بود، آدم (ع) گفت: با اجازه پروردگارشان، آیا می دانی چه اجازه ای بود؟ گفت: خیر، فرمود: خداوند متعال به جبرئیل فرستاد، ای پروردگار من، به حق محمد و علی، نوری که برایم بوده را بازگردان، خداوند تبارک و تعالی او را به دنیا هبوط نمود و آدم با نور ما روشنی می گرفت، به همین خاطر شب قدر نامیده شد، وقتی آدم (ع) در دنیا باقی ماند و در آن چهار صد سال زندگی کرد، خداوند بر او تابوتی از نور فرستاد که دوازده درب داشت، برای هر دربی وصی قائمی است که با سیره پیامبران رفتار می کند، عرض کرد: پروردگار من، این ها چه کسانی هستند؟ خداوند فرمود: ای آدم، اولین پیامبران تو هستی، و دومی نوح، و سومی ابراهیم، و چهارمی موسی، و پنجمی عیسی، و ششمی محمد خاتم الانبیاء است، اما اوصیاء اولین آنان فرزندان شیث، و دومی سام بن نوح، و سومی اسماعیل بن ابراهیم، و چهارمی یوشع بن نون، و پنجمی شمعون صفاست، و ششمی علی بن ابی طالب (ع) است، و آخرین آنان قائم از فرزندان محمد است، فردی که توسط وی دینم را بر تمام دین ها آشکار می کنم، هر چند مشرکین آن را ناپسند بدانند، فرمود: آدم تابوت را به شیث داد و آدم از دنیا رفت، به همین خاطر خداوند متعال فرمود: (ما در شب قدر نازل کردیم. و از شب قدر، چه آگاهت کرد. شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است)

[240] نور ما را خداوند به دنیا فرستاد، تا بانور ما مومنین نور بگیرند و کافرین کور شوند.

وأما قوله: (تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ) [241] فإنه لما بعث الله محمد(ص) ومعه تابوت من در أبيض له اثنا عشر باباً فيه رق أبيض فيه أسامي الاثني عشر فعرضه على رسول الله(ص) وأمره عن ربه أن الحق لهم وهم أنوار. قال: ومن هم يا أمير المؤمنين؟ قال: أنا وأولادي الحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد والحسن بن علي ومحمد بن الحسن صاحب الزمان صلوات الله عليهم أجمعين، وبعدهم أتباعنا وشيعتنا المقرون بولايتنا المنكرون لولاية أعدائنا... [242].

اما فرموده اش: (فرشتگان فرستاده می شوند) [243] خداوند وقتی محمد(ص) را مبعوث کرد، با ایشان تابوتی از دُر سفید بود که برایش دوازده درب بود و در آن صحیفه ای سفید است که در آن نام های دوازده نفر است، و آن را بر رسول الله(ص) عرضه کردند و دستورش از پروردگارش این بود که حق برای آنان است و آنان انوارند، عرض کرد: ای امیرالمومنین، آنان چه افرادی هستند؟ فرمود: من و فرزندانم هستیم، حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن حسن صاحب الزمان(ع)، و بعد از آنان اتباع ما هستند، و شیعیان ما که به ولایت ما اقرار می کنند و ولایت دشمنان ما را انکار می کنند) [244].

فهنا سأل بيهس عن الذين لهم الحق وهم أنوار والذين تنزل عليهم الملائكة في ليلة القدر، فكان الجواب أنهم الأئمة الاثني عشر(ع) وبعدهم: (وبعدهم أتباعنا وشيعتنا المقرون بولايتنا المنكرون لولاية أعدائنا).

در این جا بی‌هس از افرادی سؤال می‌کند که صاحب حقند، و آنان انوار هستند، و کسانی هستند که فرشتگان در شب قدر بر آنها نازل می‌شوند، پاسخ آمد که آنان دوازده امام(ع) هستند و بعد از آنان این افراد هستند: (و بعد از آنان دنباله‌روهای ما هستند، و شیعیان ما که به ولایت ما اقرار می‌کنند و ولایت دشمنان ما را انکار می‌کنند).

ومن المعلوم أن المقصود من الحق هنا هو حق الإمامة والخلافة والحجية على الخلق، ومن المعلوم أيضاً أن تنزل الملائكة في ليلة القدر لا تكون إلا على حجة معصوم من آل محمد(ع)، فمن هم الذين بهذه الصفة بعد الأئمة الاثني عشر(ع) غير المهديين من ذرية الإمام المهدي(ع).

چیزی که معلوم است مقصود از حق در این جا همان حق امامت و خلافت و حجیت بر آفریده‌هاست، و هم‌چنین معلوم است که فرشتگان در شب قدر فقط بر حجتی معصوم از آل محمد(ع) فرستاده می‌شوند، چه کسانی بعد از دوازده امام(ع) این ویژگی را دارند، غیر از مهدیین از فرزندان امام مهدی(ع)؟

فإن قيل إن هؤلاء في هذه الرواية موصوفون بأنهم شيعة لأهل البيت فكيف يكونون هم أوصياء؟

اگر گفته شود: این افرادی که در روایت به شیعه اهل بیت(ع) توصیف شدند، چگونه می‌توانند اوصیاء باشند؟

أقول: إن لفظ (الشيعة) مأخوذ من (المشايعة)، وهو بمعنى المتابعة والاقتراء والمناصرة، وهي مفهوم مشكك أي يصدق على مصاديقه

بالتفاوت وكل بحسبه، وهو صفة عظيمة بحيث وصف بها نبي الله إبراهيم(ع)، قال تعالى: (وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ) ([245])، ([246]).

می‌گویم: لفظ شیعه از مشایعت و همراهی گرفته شده، و به معنای همراهی و اقتداء و یاری کردن است، و مفهومی مُشکک است، یعنی بر مصادیقش هر کدام به حسب خود و با تفاوت صدق می‌کند، و آن صفت بزرگی است که پیامبر خدا ابراهیم(ع) به آن توصیف شده است، خداوند متعال می‌فرماید: (و ابراهیم جزو شیعیان اوست) ([247])، ([248]).

إذن فالأئمة(ع) كلهم شيعة لأمير المؤمنين(ع) وهكذا المهديون وهكذا سائر الشيعة وكل بحسبه؛ لأن الأئمة(ع) على منهاج وسيرة علي بن أبي طالب(ع)، فهم شيعة له في أعلى مراتب المشايعة والمتابعة والمناصرة.

بنابراین همه ائمه(ع) شیعه امیرالمومنین(ع) هستند، هم چنین مهدیین و بقیه شیعیان و هرکدام به حسب خودشان، چون ائمه(ع) بر روش و رفتار علی بن ابی طالب(ع) هستند، و آنان در بالاترین مرتبه‌های همراهی و دنباله‌روی و یاری جزو شیعیان او هستند.

ونجد المهديين قد وصفوا بأنهم قوم من شيعة آل محمد في غير هذا المورد:

در موارد دیگر می‌یابیم مهدیین توصیف شدند که گروهی از شیعه خاندان محمد(ص) هستند:

عن أبي بصير، قال: قلت للصادق جعفر بن محمد (عليهما السلام): (يا ابن رسول الله، إني سمعت من أبيك(ع) أنه قال: يكون بعد القائم اثنا

عشر مهدياً، فقال: إنما قال: اثنا عشر مهدياً، ولم يقل: اثنا عشر إماماً، ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى موالاتنا ومعرفة حقنا) [249].

ابو بصير گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: (ای فرزند رسول خدا! من از پدر شما شنیدم که می فرمود: پس از قائم دوازده مهدی خواهد بود، امام صادق (ع) فرمود: دوازده مهدی گفته است نه دوازده امام آنها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات و معرفت حق ما می خوانند) [250].

ولا يخفى أن مقام الأئمة غير مقام المهديين (ع) من حيث الفضل، وأن وصية الرسول محمد (ص) قد أحكمت المسألة، بتقسيمها للأوصياء بعد الرسول محمد (ص) إلى اثني عشر إماماً واثني عشر مهدياً، فهنا مقامان: مقام الإمامة، ومقام الهداية، ولكن هذا لا يعني أن الأئمة الاثني عشر (ع) ليسوا بمهديين، وكذلك لا يعني أن المهديين الاثني عشر ليسوا بأئمة، فقد نص أهل البيت (ع) في رواياتهم أن الأئمة الاثني عشر (ع) كلهم مهديون، وكذلك ورد عنهم (ع) أن المهديين من ذرية الإمام المهدي (ع) كلهم أئمة:

مخفی نماند که مقام ائمه از جهت فضیلت غیر از مقام مهديين (ع) است، و وصیت محمد رسول الله (ص) این مسئله را مُحکم نموده است، و اوصیای بعد از محمد رسول الله (ص) را به دوازده امام و دوازده مهدی تقسیم نموده است، در این جا دو مقام وجود دارد: مقام امامت و مقام هدایت، و این به این معنا نیست که دوازده امام (ع) مهديين نیستند، و هم چنین به این معنا نیست که مهديين دوازده گانه (ع) ائمه نیستند، و اهل بیت (ع) در روایاتشان تصریح کردند که ائمه دوازده گانه (ع) مهديين هستند، و هم چنین از آنان (ع) وارد شده که همه مهديين از فرزندان امام مهدی (ع) امام هستند:

روي عن الإمام المهدي (ع) في كيفية الصلاة على الأوصياء: (....) وصل على وليك، وولاية عهده، والأئمة من ولده، ومد في أعمارهم، وأزد

في آجالهم، وبلغهم أقصى آمالهم [ديناً] دنيا و آخرة، إنك على كل شيء قدير) ([251]).

از امام مهدي (ع) در چگونگی درود بر اوصیاء روایت شده است: (و بر ولایت و والیان عهدش و امامان از فرزندانش درود بفرست، و به عمرهایشان مدت ببخش، و در اجل هایشان زیاد کن، و آنان را به بهترین آرزوهای دینی و دنیوی و اخروی آنان برسان، تو بر هر چیزی توانا هستی) ([252]).

وروي عن الإمام الرضا في الدعاء لصاحب الأمر (ع): (... اللهم، صل على ولاية عهده، والأئمة من بعده، وبلغهم آمالهم، وزد في آجالهم، وأعز نصرهم، وتمم لهم ما أسندت إليهم من أمرك لهم، وثبت دعائمهم، واجعلنا لهم أعواناً وعلى دينك أنصاراً، فإنهم معادن كلماتك، وخران علمك، وأركان توحيدك، ودعائم دينك، وولاية أمرك، وخالصتك من عبادك، وصفوتك من خلقك، وأولياؤك وسلائل أوليائك، وصفوة أولاد نبيك، والسلام عليه وعليهم ورحمة الله وبركاته) ([253]).

از امام رضا (ع) در دعای برای صاحب الامر (ع) روایت شده است: (خدایا بر والیان عهدش و امامان ما بعدش درود بفرست، و آنان را به آرزوهایشان برسان، و یاری شان نما، و امرشان را به اتمام برسان، و ستون هایشان را ثابت کن، و ما را یاور آنان قرار بده، و یاران دینت قرار بده، آنان معدن های کلمه های تو هستند، و نگهبانان علمت، و ارکان توحیدت، و ستون های دینت، و والیان امرت، و بندگان خالصت، و برگزیدگان آفریده های تو، و اولیای تو نواده های اولیایت، و برگزیده های فرزندان پیامبرت هستند، والسلام عليه وعليهم ورحمة الله وبركاته) ([254]).

ومما تقدم نعرف أن الأوصياء بعد الإمام المهدي (ع) إن نسبتهم أو قرنتهم بالأئمة الاثني عشر فهم مهديون، للتفريق بين مقام الإمامة

والهداية، وإن نظرنا إلى الأوصياء بعد الإمام المهدي (ع) من حيث هم هم، فهم مهديون وأئمة؛ لأنهم من أوصياء الرسول محمد والحجة على أهل الأرض بعد الإمام المهدي (ع).

از مطالبی که گذشت می فهمیم: اگر اوصیای بعد از امام مهدی (ع) را به ائمه دوازده گانه منصوب و مقرون کنیم، آنان مهدیین هستند، به خاطر اینکه بین مقام امامت و هدایت جدایی بیندازیم، و اگر به اوصیای امام مهدی (ع) از جهت خودشان نگاه کنیم، و آنان مهدیین و ائمه هستند، چون آنان جزو اوصیای محمد رسول (ص) هستند و بعد از امام مهدی (ع) حجت بر مردم زمین هستند.

• عن مفضل بن عمر، قال: (قلت لأبي عبد الله (ع): قول الله تعالى: (بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا) [255]، قال لي: إن الله خلق السنة اثني عشر شهراً، وجعل الليل اثنتي عشرة ساعة، وجعل النهار اثنتي عشرة ساعة، ومنا اثنا عشر محدثاً، وكان أمير المؤمنين (ع) ساعة من تلك الساعات) [256].

• مفضل بن عمر گوید: (به امام صادق (ع) عرض کردم: این فرمایش خداوند عز وجل معنایش چیست که می فرماید: (بلکه آن ساعت را دروغ شمردند و ما نیز شعله های آتش را برای کسی که قیامت را دروغ شمرد آماده ساختیم) [257] آن حضرت در پاسخ فرمود: همانا خدای عز و جل سال را به شکل دوازده ماه آفرید و شب را دوازده ساعت و روز را نیز دوازده ساعت قرار داد، از ما اهل بیت نیز دوازده نفر آفرید که فرشتگان با آنان حدیث می کنند، و امیر المؤمنین (ع) یکی از آن ساعت ها است) [258].

و عن أبي السائب، قال: قال أبو عبد الله جعفر بن محمد (ع): (الليل اثنا عشر ساعة، والنهار اثنا عشر ساعة، والشهور اثنا عشر شهراً، والأئمة اثنا عشر إماماً، والنقباء اثنا عشر نقيباً، وإن علياً ساعة من اثني عشر ساعة، وهو قول الله (عزوجل): (وَأَعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا) [259].

از ابي سائب نقل شده كه: امام صادق (ع) فرموده: (شب دوازده ساعت است و روز نیز دوازده ساعت می باشد و ماهها نیز دوازده ماه است، و ائمه نیز دوازده امام هستند، و نقباء نیز دوازده نقيب اند، و علی خود ساعتی از آن دوازده ساعت است، و آن همان گفتار خداوند عز و جل است که می فرماید: (و ما شعله های آتش را برای کسی که ساعت موعود را دروغ شمارد آماده ساخته ایم) [260].

والإشارة إلى المهديين في هاتين الروايتين واضحة وجلية، فانظر إلى قوله (ع) في الرواية الأولى: (وجعل الليل اثنتي عشرة ساعة، وجعل النهار اثنتي عشرة ساعة، ومنا اثنا عشر محدثاً، وكان أمير المؤمنين (ع) ساعة من تلك الساعات)، أي إنه ساعة من ساعات الليل وكذلك الأئمة من بعده إلى الإمام الحجة محمد بن الحسن (ع)؛ لأنهم عاشوا في دولة الباطل. بقي أن نعرف من هم الذين يمثلون ساعات النهار الاثني عشر، وما المقصود بالنهار؟

اشاره به مهديين در اين دو روايت روشن و واضح است، به فرموده ایشان (ع) در روايت اول دقت كن: (و شب را دوازده ساعت قرار داد، و روز را دوازده ساعت قرار داد، و از ما دوازده مُحدث است، و اميرالمومنين (ع) یکی از این ساعات است)، یعنی ایشان ساعتی از ساعات های شب است و ائمه بعدش تا امام حجت محمد بن الحسن (ع) نیز این گونه هستند، چون آنان در دولت باطل می زیستند. فقط باید افرادی که دوازده ساعت روز را تشکیل می دهند را بشناسیم و اینکه مقصود از روز چیست؟

الرواية الثانية توضح الأمر أكثر، فانظر إلى قوله(ع): (الليل اثنا عشر ساعة، والنهار اثنا عشر ساعة ... والأئمة اثنا عشر إماماً، والنقباء اثنا عشر نقيباً، وإن علياً ساعة من اثني عشر ساعة...) فمن هم هؤلاء النقباء الاثني عشر الذين جاء ذكرهم بعد الأئمة الاثني عشر؟ والذين هم في قبال ساعات النهار الاثني عشر، في حين أن الأئمة(ع) في قبال ساعات الليل الاثني عشر.

روایت دوم مسأله را بیشتر توضیح می دهد، به سخن ایشان(ع) دقت کن: (شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت است و ائمه دوازده امام هستند، و نقيبها دوازده نقيب (برگزیده) هستند، و علی یکی از ساعات دوازده ساعت است) این دوازده نقيب که ذکر آنان بعد از دوازده امام شده چه کسانی هستند؟ کسانی که مقابل دوازده ساعت روز هستند، درحالی که ائمه(ع) در مقابل دوازده ساعت شب هستند.

من الواضح أن ساعات النهار في الحديثين وكذلك النقباء الاثني عشر في الرواية الثانية المقصود بهم هم المهديون الاثني عشر من ذرية الإمام المهدي(ع)، وخصوصاً إذا دعمنا ذلك بالروايات الناصة على المهديين الاثني عشر وذرية الإمام المهدي(ع)، فإن أهل البيت(ع) أرشدونا إلى التمعن في كلامهم:

واضح است که ساعت های روز در دو حدیث و هم چنین منظور از دوازده نقيب در روایت دوم، همان دوازده مهدی از فرزندان امام مهدی(ع) هستند، و به خصوص وقتی این مطلب را با روایاتی که بر دوازده مهدیین و از نسل امام مهدی(ع) پشتیبانی کنیم، و اهل بیت(ع) ما را به دقت نمودن در سخن شان راهنمایی کردند:

عن أبي عبد الله(ع): (خبر تدریه خیر من عشر ترویه، إن لكل حق حقيقة، ولكل صواب نوراً، ثم قال: إنا والله لا نعد الرجل من شيعتنا فقيهاً حتى يلحن له فيعرف اللحن...)([261]).

امام صادق (ع) فرمود: (شب دوازده ساعت است و روز نیز دوازده ساعت می‌باشد و ماه‌ها نیز دوازده ماه است، و ائمه نیز دوازده امام هستند، و نقباء نیز دوازده نقیب‌اند، و علی خود ساعتی از آن دوازده ساعت است، و آن همان گفتار خداوند عز و جل است که می‌فرماید: ([262]).

وَإِذَا رَجَعْنَا إِلَىٰ رَوَايَاتِ أَهْلِ الْبَيْتِ (ع) لِمَعْرِفَةِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ الْمُرْتَبِطِ بِهِمْ وَبِدَوْلَتِهِمْ (ع) يَتَضَحُّ الْأَمْرُ بِأَجْلَىٰ صُورَةٍ:

وقتی به روایات اهل بیت (ع) برای شناخت شب و روز که به آنان و دولت‌شان (ع) مربوط است مراجعه کنیم مسئله به بهترین صورت روشن می‌شود:

عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (سألته عن قول الله (عز وجل): (وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا)، قال: الشمس رسول الله (ص) أوضح الله به للناس دينهم، قلت: (وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا)، قال: ذلك أمير المؤمنين (ع)، قلت: (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا)، قال: ذلك أئمة الجور الذين استبدوا للأمر دون آل رسول الله وجلسوا مجلساً كان آل رسول الله (ص) أولى به منهم، فغشوا دين رسول الله (ص) بالظلم والجور، وهو قوله: (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا)، قال: يغشى ظلمهم ضوء النهار، قلت: (وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا)، قال: ذلك الإمام من ذرية فاطمة (ع) يُسأل عن دين رسول الله فيجلى لمن يسأله، فحكى الله قوله: (وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا)، وقوله: (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا)، قال: خلقها وصورها، وقوله: (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) أي عرفها وألهمها ثم خيرها فاختارت، (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا) يعني نفسه طهرها، (وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) ([263]) أي أغواها) ([264]).

ابوبصیر از امام صادق (ع) روایت می‌کند و می‌گوید: (در مورد فرموده خداوند پرسیدم که فرموده: (قسم به خورشید و نورش)، فرمود: (خورشید رسول الله (ص) است که به واسطه آن برای مردم دین‌شان را روشن کرده است)، عرض کردم: (قسم به ماه وقتی

بعد از آن بیاید)، فرمود: (آن امیرالمومنین (ع) است)، عرض کردم: (و شب زمانی که آن را بپوشاند) فرمود: (این‌ها ائمه جور و ستم هستند که به غیر از خاندان رسول الله (ص) در امر استبداد کردند، و در مکانی نشستند که خاندان رسول الله (ص) از آنان به آن سزاوارتر است، در نتیجه دین رسول الله (ص) را با ستم و جور پوشیدند، و آن سخن خداوند است)، (و قسم به شب زمانی که آن را می‌پوشاند) فرمود: (ستم آنان نور روز را می‌پوشاند)، عرض کردم: (و قسم به روز زمانی که آن را روشن کند) فرمود: (این امامی از فرزندان فاطمه (ع) است که از دین رسول الله (ص) از او پرسیده می‌شود و برای فردی که از او بپرسد تجلی می‌کند، و سخن خداوند را حکایت نمود: (و قسم به روز زمانی که آن را روشن کند) و سخن خداوند: (و قسم به نفس و آنچه او را وسوسه کند) فرمود: آن را آفرید و شکل داد، و سخن خداوند: (و کارهای بد و نیکش را به او الهام کرد) (یعنی به او شناساند و به او الهام نمود، بعد او را مُخیر کرد و انتخاب نمود) (فردی که آن را پاک کند رستگار شد) (یعنی نفسش را پاک کرد) (و فردی که او را فریب داد زیان نمود) ([265]) (یعنی او را فریب داد) ([266]).

و عن محمد بن مسلم، قال: (سألت أبا جعفر (ع) عن قول الله (عز وجل): (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى)، قال: الليل في هذا الموضع فلان غشي أمير المؤمنين في دولته التي جرت له عليه، وأمير المؤمنين (ع) يصبر في دولتهم حتى تنقضي، قال: (وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى) ([267])، قال: النهار هو القائم (ع) منا أهل البيت، إذا قام غلب دولته الباطل، والقرآن ضرب فيه الأمثال للناس وخاطب الله نبيه به ونحن، فليس يعلمه غيرنا) ([268]).

محمد بن مسلم می‌گوید: (از امام باقر (ع) در مورد سخن خداوند پرسیدم: (قسم به شب زمانی که در برگردد") فرمود: "شب در این جا فلانی است که امیرالمومنین (ع) را در دولتی که برای او، و علیه حضرت جاری شد در بر گرفت، و امیرالمومنین (ع) در دولت آنان تا زمانی که به اتمام برسد صبر کرد، عرض کرد: ("و روز وقتی تجلی نماید)

[269] (فرمود: منظور از روز قائم (ع) ما اهل بیت است، وقتی قیام کند دولتش بر باطل غلبه پیدا کند، و در قرآن ضرب المثل‌هایی برای مردم زده شده است و خداوند به واسطه قرآن پیامبرش و ما را مورد خطاب قرار داده است، و فردی غیر از ما آن را نمی‌داند) [270].

إذن، فالليل هو دولة الباطل بعد الرسول محمد (ص) وساعات الليل الاثني عشر هنا هم الأئمة الاثني عشر أولهم أمير المؤمنين (ع) وآخرهم الإمام المهدي (ع)؛ لأنهم عاشوا حياتهم في تلك الدولة. والنهار هو دولة الإمام المهدي (ع) ودولة العدل الإلهي، وساعاتها هم النقباء المهديون الاثنا عشر أولهم (أحمد) وصي الإمام المهدي (ع) وآخرهم الذي لا عقب له ويخرج عليه الحسين بن علي (ع).

بنابراین شب همان دولت باطل بعد از محمد رسول الله (ص) است، و منظور از دوازده ساعت شب همان دوازده امام هستند که اولین آنان امیرالمومنین (ع) و آخرین آنان امام مهدی (ع) است، چون آنان زندگی خود را در آن دولت گذراندند. و منظور از روز همان دولت امام مهدی (ع) و دولت عدل الهی است، و منظور از ساعت‌های آن همان دوازده نقیب مهدیین هستند، که اولین آنان احمد وصی امام مهدی (ع) و آخرین آنان کسی که فرزندی ندارد و حسین بن علی (ع) بر او خروج (و رجعت) می‌کند.

والإمام المهدي (ع) بما أن عمره في دولة العدل قصير جداً إذا قسناه إلى ما عاشه في دولة الباطل فهو من ساعات الليل من هذه الجهة، ولكن من جهة أخرى هو النهار نفسه وساعاته الاثنا عشر هم أوصياؤه المهديون؛ لأنهم امتداد لحكمه ودولته وملكه ونهجه، بل وحتى اسمه (المهدي).

و از آن جایی که عمر شریف امام مهدی (ع) در دولت عدل الهی خیلی کوتاه است هرگاه آن را با مدت زمان زندگی ایشان در دولت باطل مقایسه کنیم، ایشان از این جهت جزو ساعت‌های شب است، ولی از جهت دیگر خود ایشان روز است، و دوازده ساعت آن همان اوصیای مهدیین ایشان هستند، چون آنان ادامه حکومت و دولت و فرماندهی و روش ایشان هستند، حتی نام ایشان (مهدی) است.

فإن قلت: على هذا ينبغي أن لا يوجد المهدي الأول (أحمد) أي أول أوصياء الإمام المهدي (ع) لا يوجد إلا بعد قيام الإمام المهدي (ع) لأنه من ساعات النهار، وساعات النهار لا تبدأ إلا بعد شروق شمس الإمام المهدي (ع).

و اگر بگویید: بر این اساس شایسته است که مهدی اول (احمد) یعنی اولین اوصیای امام مهدی (ع) وجود نخواهد داشت مگر بعد از قیام امام مهدی (ع)، چون ایشان جزو ساعت‌های روز است، و ساعت‌های روز بعد از تاییدن خورشید امام مهدی (ع) آغاز می‌شوند.

أقول: إن أول ساعة من ساعات النهار - شرعاً - هي ساعة الفجر أي من طلوع الفجر إلى شروق الشمس، وهذه الساعة في حقيقتها هي برزخ بين الليل والنهار، وخصوصاً من ناحية اختلاط الضوء والظلمة فيها، فيصح أن تصفها بأنها نهار من جهة أنها أول ساعاته، ويصح أن تصفها بأنها ليل من جهة عدم انكشاف الظلام التام فيها، بل روي بأنها لا من ساعات الليل ولا من ساعات النهار وإنما من ساعات الجنة:

می‌گوییم: اولین ساعت از ساعات روز از جهت شرعی همان ساعت فجر است، یعنی از زمان طلوع فجر تا طلوع خورشید، و این ساعت در حقیقت برزخ و حد فاصلی بین شب و روز است، به خصوص از جهت مخلوط بودن نور و تاریکی با یکدیگر، در نتیجه از

یک جهت صحیح است که آن را توصیف به روز کنیم، چون اولین ساعت آن است، و از یک جهت صحیح است که آن را توصیف به شب کنیم، چون تاریکی به صورت کامل از آن از بین نرفته است، بلکه روایت شده که این ساعت نه از ساعت‌های شب است و نه از ساعت‌های روز، و آن ساعتی از ساعت‌های بهشت است.

فقد جاء في حوار عالم النصارى مع أبي جعفر(ع): (... فقال النصراني: أسألك أم تسألني؟ فقال أبو جعفر(ع): سلني، فقال النصراني: يا معشر النصارى، رجل من أمة محمد يقول: سلني، إن هذا لملئ بالمسائل، ثم قال: يا عبد الله، أخبرني عن ساعة ما هي من الليل ولا من النهار أي ساعة هي؟ فقال أبو جعفر(ع): ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس. فقال النصراني: فإذا لم تكن من ساعات الليل ولا من ساعات النهار فمن أي الساعات هي؟ فقال أبو جعفر(ع): من ساعات الجنة وفيها تفيق مرضانا...)([271]).

در گفت‌وگوی دانشمند مسیحی با امام باقر(ع) آمده است: (نصرانی عرض کرد: من از تو بپرسم یا تو از من می‌پرسی؟ فرمود: تو از من بپرس. نصرانی رو به نصاری کرده گفت: ای گروه نصاری مردی از امت محمد به من می‌گوید: تو از من بپرس! شایسته است چند مسئله از او بپرسم، سپس عرض کرد: ای بنده خدا بگو: آن ساعتی که نه از شب است و نه از روز چه ساعتی است؟ امام باقر(ع) فرمود: ما بین سپیده دم تا زدن خورشید. نصرانی گفت: اگر نه از ساعت‌های شب است و نه از ساعت‌های روز پس از چه ساعتی است؟ امام(ع) فرمود: از ساعت‌های بهشت است، و در آن ساعت است که بیماران ما بهبودی یابند)([272]).

وهنا يقف المتأمل في كلام أهل البيت مبهوراً من الترابط العجيب في كلامهم(ع)، حيث تجد أول أوصياء الإمام المهدي(ع) الذي يمثل أول

ساعات النهار برزخاً بين دولة الباطل وبين دولة الحق - بين الليل والنهار -، فهو أول ساعات النهار من جهة أنه أول وصي للإمام المهدي (ع) والمعاصر له وأول حكام دولة العدل الإلهي بعد أبيه (ع)، ومن جهة أخرى تجده شبيهاً بساعات الليل من حيث أنه يظهر في نهاية دولة الظلم ممهداً لأبيه - النهار -، حيث ما زال ظلام الليل لم ينكشف تماماً بل يبدأ انكشاف الليل تدريجياً به - الفجر -، فهو من هذه الجهة ينظر إليه الناظر على أنه من ساعات الليل أو شبيهاً بها بل هو أقرب إليها من ساعات النهار، وبالتدريج يكون شبيهاً بساعات النهار حتى ينظر إليه الناظر على أنه منها بل أقرب إليها من ساعات الليل.

اینجاست که فرد متأمل در کلام اهل بیت (ع) از ربط عجیب در سخن شان شگفت زده می شود، وقتی که می بیند که اولین اوصیای امام مهدی (ع) که اولین ساعت روز را تمثیل می کند، برزخ و حد فاصلی بین دولت باطل و بین دولت حق (بین شب و روز) است، و ایشان اولین ساعت روز از یک جهتی که اولین وصی برای امام مهدی (ع) و معاصر ایشان و اولین حاکم دولت عدل الهی بعد از پدرش (ع) هستند، و از جهت دیگر می بیند که ایشان شبیه ساعت شب است، چون در پایان دولت ستم ظهور می کند، و مقدمه ساز پدرش (روز) است، چون تاریکی شب به صورت کامل از بین نرفته است، بلکه شب (فجر) به تدریج از بین می رود، و ایشان از این جهت به او نگاه می شود که جزو ساعت های شب است یا شبیه آن است، بلکه بیشتر از ساعت های روز به ساعت شب نزدیک تر است، و به تدریج شبیه ساعت روز می شود، تا اینکه از این جهت که جزو ساعت شب است به او نگاه می شود، بلکه از ساعت های شب به ساعت روز نزدیک تر است.

وهذا دليل أو مؤيد على أن أول أوصياء الإمام المهدي (ع) لا بد أن يكون هو الممهد له ولا بد أن يكون موجوداً قبل قيامه المقدس، ولا يفوتنا الإشارة إلى الارتباط العجيب لهذا الكلام مع وصية رسول الله (ص) ليلة

وفاته التي وصف بها أول وصي للإمام المهدي (ع) بـ (وهو أول المؤمنين) أي أول المؤمنين بالإمام المهدي (ع) عند ظهوره وأول مصدق وناصر له، وقد تم تفصيل ذلك في كتب أخرى فلا أعيد.

این دلیل یا مویدی است که اولین اوصیای امام مهدی (ع) باید مقدمه ساز ایشان باشد و باید قبل از قیام مقدس ایشان وجود داشته باشد، و این اشاره را از دست ندهیم که این سخن با وصیت رسول الله (ص) در شب وفاتش ارتباط عجیبی دارد، وصیتی که اولین وصی امام مهدی (ع) را به اولین مومنان توصیف کرده است، اولین مومنین به امام مهدی (ع) در هنگام ظهور ایشان و اولین تصدیق کننده و یاری گر ایشان، و تفصیل این مطلب در کتابهای دیگر وجود دارد و آن را تکرار نمی کنم.

بل ونجد أن المهدي الأول (أحمد) هو أفضل أوصياء الإمام المهدي (ع)، أي إنه أفضل ساعات النهار، ونجد هذا متطابقاً مع كلام أهل البيت (ع) عن أول ساعة من ساعات النهار، كما في كلام الإمام الباقر (ع) حيث وصف ساعة الفجر بأنها من ساعات الجنة بقوله: (من ساعات الجنة وفيها تفيق مرضانا).

بلکه می بینیم که مهدی اول (احمد) از افضل ترین اوصیای امام مهدی (ع) است، یعنی ایشان با فضیلت ترین ساعت روز است، و این مطابق با سخن اهل بیت (ع) است که او اولین ساعت از ساعات روز است، همان طور که در سخن امام باقر (ع) وجود دارد و ساعت فجر را به یکی از ساعات بهشت توصیف کرده است، با این فرموده اش: (از ساعات بهشت است، و بیماران ما در آن خوب می شوند).

وأيضاً لا يفوت اللبيب الانتباه إلى قوله (ع): (وفيها تفيق مرضانا)، والإفاقة من المرض هو الصحة والتماثل للشفاء، فشيعة آل محمد في دولة الظلم وفي فترة غياب الحجة وانغمار الناس في الفتن والانحراف

هم مرضى إن لم يكن قد أصابهم بعض ما أصاب الناس من حيث يعلمون أو من حيث لا يعلمون، فيكون ظهور وصي الإمام المهدي (ع) - أول ساعات النهار والفجر - إيقاظاً لهم من نوم الغفلة، وانتشالاً لهم من التيه والحيرة، ويبدأون يبصرون الحقائق شيئاً فشيئاً - وكل بحسبه - إلى أن تشرق الشمس فلا يبقى خفاء أبداً.

هم چنین فرد خردمند نباید توجه به این سخن ایشان (ع) را از دست بدهد: (و) بیماران ما در آن خوب می شوند، خوب شدن از بیماری، همان صحت و نماد شفا پیدا کردن شیعه آل محمد (ع) در دولت ستم است، و در مدت غیبت حجت و فرورفتن مردم در فتنه‌ها و انحراف، آنان بیمار هستند. اگر مقداری از چیزی که به مردم رسیده از جایی که می‌دانند یا نمی‌دانند، به آنان نرسیده باشد، در نتیجه ظهور وصی امام مهدی (ع) (اولین ساعات روز و فجر است)، بیدار نمودن آنان از خواب غفلت، و نجات آنان از سرگردانی و حیرت است و هرکدام در حد خودشان کم‌کم شروع به دیدن حقایق می‌کنند تا این که خورشید طلوع کند و اصلاً پنهانی نباشد.

وروي وصف الإمام الباقر لهذه الساعة في جوابه للنصراني بلفظ آخر هكذا: (هي الساعة التي بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس، يهدأ فيها المبتلي، ويرقد فيها الساهر، ويفيق فيها المغمى عليه، جعلها الله في الدنيا رغبة للراغبين، وفي الآخرة للعاملين لها، وجعلها دليلاً واضحاً وحجة بالغة على الجاحدين المتكبرين التاركين لها ...) [273].

از امام باقر (ع) در توصیف این ساعت در پاسخش به نصرانی به لفظ دیگری آمده است: (این ساعتی بین طلوع فجر تا طلوع خورشید است و فرد مصیبت‌دیده در آن آرام می‌شود و فرد سحرخیز در آن می‌خوابد و فردی که به اغماء رفته است در آن آفاقه پیدا می‌کند، خداوند آن را در دنیا رغبتی برای راغبان قرار می‌دهد و در آخرت برای افرادی

که برای آن کار می‌کردند و آن را دلیل روشن و حجت رساننده‌ای بر انکارکنندگان و متکبران و ترک‌کنندگان آنان قرار داده است) ([274]).

وعلى هذا اللفظ لا أدري حقيقةً على أي فقرة أعلق: (يهدأ فيها المبتلي)، (ويرقد فيها الساهر)، (ويفيق فيها المغمى عليه)، (جعلها الله في الدنيا رغبة للراغبين)، (وفي الآخرة للعاملين لها)، (وجعلها دليلاً واضحاً وحجة بالغة على الجاحدين المتكبرين التاركين لها)، فالكلام يطول في الوقوف على أسرارها.

و بر اساس این لفظ، در حقیقت نمی‌دانم بر کدام‌یک از این فقره تعلیق بزنم: (و فرد مصیبت‌دیده در آن آرام می‌شود)، (و فرد سحرخیز در آن می‌خوابد)، (و فردی که به اغمَاء رفته است در آن آفاقه پیدا می‌کند)، (خداوند آن را در دنیا رغبتی برای راغبان قرار می‌دهد)، (و در آخرت برای افرادی که در آن کار می‌کردند)، (و آن را دلیل روشن و حجت رساننده‌ای بر انکارکنندگان و متکبران و ترک‌کنندگان آنان قرار داده است) سخن در بیان اسرار آن طولانی می‌شود...

وتفضيل أو ساعة من ساعات النهار على سائر ساعات النهار ليس في الروايات فقد، بل ورد ذلك حتى في القرآن الكريم، قال تعالى: (... وَقرآن الفجر إن قرآن الفجر كان مشهوداً) ([275])، وقد روي أن وقت الفجر يشهده ملائكة الليل وملائكة النهار.

فضیلت داشتن ساعتی از ساعات روز بر بقیه ساعات فقط در روایات نیست، بلکه حتی در قرآن کریم هم وارد شده است، خداوند متعال می‌فرماید: (قرآن فجر را برپا دار؛ چراکه قرآن فجر، مشهود است!) ([276])، و روایت شده که فرشتگان شب و فرشتگان روز هنگام فجر را مشاهده می‌کنند.

وقال تعالى: (كَلَّا وَالْقَمَرَ * وَاللَّيْلَ إِذْ أَدْبَرَ * وَالصُّبْحَ إِذَا اسْفَرَ * إِنَّهَا
لِأَحَدِي الْكُبْرَى * نَذِيرًا لِلْبَشَرِ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ * كُلُّ
نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ) [277].

و خداوند متعال می فرماید: (این چنین نیست که آن ها تصوّر می کنند، سوگند به ماه،
و به شب، هنگامی که پشت کند و به صبح هنگامی که چهره بگشاید که آن از مسائل
مهم است! هشدار و اندازی است برای همه انسان ها، برای کسانی که از شما که
می خواهند پیش افتند یا عقب بمانند، هر کس در گرو اعمال خویش است، مگر
«اصحاب یمین» [278].

وروی محمد بن الفضیل، عن أبي الحسن (ع) أنه قال: (كل من تقدم
إلى ولايتنا تأخر عن سقر، وكل من تأخر عن ولايتنا تقدم إلى سقر) [279].

محمد بن فضیل از ابوالحسن (ع) روایت کرده است که ایشان فرمود: (هرکسی به
سمت ولایت ما بیاید، از آتش جهنم دور می ماند و هرکسی از ولایت ما دور بماند،
به سوی آتش جهنم می رود) [280].

وعن محمد بن الفضيل، عن أبي الحسن الماضي (ع): (... قلت: (وَمَا
هِيَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ)؟ قال: نعم ولاية علي (ع). قلت: (إِنَّهَا لِأَحَدِي الْكُبْرَى)،
قال: الولاية. قلت: (لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ)؟ قال: من تقدم إلى
ولايتنا أحر عن سقر، ومن تأخر عنا تقدم إلى سقر. (إِلَّا أَصْحَابَ
الْيَمِينِ)، قال: هم والله شيعتنا. قلت: (لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ)؟ قال: إنا لم
نتول وصي محمد والأوصياء من بعده - ولا يصلون عليهم - . قلت: (فَمَا
لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ)؟ قال: عن الولاية معرضين. قلت: (كَلَّا إِنَّهُ
تَذْكَرَةٌ) [281]؟ قال: الولاية [282].

محمد بن فضیل گوید: از حضرت ابوالحسن (ع) روایت می‌کند: (عرض کردم: این جز یادآوری برای بشر نیست؟ فرمود: آری، ولایت علی (ع) است. عرض کردم: آن یکی از حوادث بزرگ است؟ فرمود: یعنی ولایت. عرض کردم: برای هر کس از شما که بخواهد جلو رود یا عقب افتد؟ فرمود: یعنی کسی که به ولایت ما جلو رود از دوزخ عقب افتد و آنکه از ما عقب کشد، به دوزخ جلو رود. عرض کردم: جز اصحاب یمین؟ فرمود: آن‌ها به خدا شیعیان ما می‌باشند. عرض کردم: ما از نمازگزاران نبودیم؟ فرمود: یعنی ما وصی محمد (ص) و اوصیاء پس از او را دوست نداشتیم، و بر آن‌ها درود نمی‌فرستادند. عرض کردم: آن‌ها را چه شده که از این تذکر روی گردانند؟ فرمود: یعنی از ولایت روی گردانند. عرض کردم: نه این یادآوری است؟ ([283]) فرمود: یعنی ولایت ([284]).

و عن جابر، عن أبي جعفر (ع) في قوله (عزوجل): (..... وقوله: (وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ)، (لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ)، قال: يعني اليوم قبل خروج القائم (ع) من شاء قبل الحق وتقدم إليه، ومن شاء تأخر عنه (وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ)، قال: يوم الدين خروج القائم (ع). وقوله: (فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ) يعني بالتذكرة، والآية أمير المؤمنين صلوات الله عليه ثم قال الله تعالى: (بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّنشَرَةً)، قال: يريد كل رجل من المخالفين أن ينزل عليه كتاب من السماء، ثم قال تعالى: (كَلَّا بَلْ لَّا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ) ([285]) هي دولة القائم (ع) ([286]).

جابر از امام باقر (ع) در مورد فرموده خداوند پرسید: (و فرموده‌اش: آن تنها تذکری برای مردم است، برای فردی از شما که بخواهد جلو بماند یا عقب بماند. فرمود: یعنی روزی پیش از خروج قائم (ع)، هرکسی می‌خواهد حق را قبول کند و به سمت آن برود و هرکسی بخواهد از آن عقب بماند. و روز دین را تکذیب می‌کردیم، فرمود: روز دین روز

خروج قائم(ع) است، و فرموده خداوند: آنان را چه شده که از تذکر روی گردان هستند. یعنی با تذکر و آیه امیرالمؤمنین(ع)، سپس خداوند متعال فرمود: بلکه هرکدام از آنان می‌خواهد که نامه‌ای باز شده برایشان بیاید، فرمود: هرکدام از افرادی مخالفین می‌خواهند که کتابی از آسمان برای آنان فرستاده شود، سپس خداوند متعال فرمود: خیر، از آخرت نمی‌ترسند ([287]) آن دولت قائم(ع) است ([288]).

**ومن تأمل هذه الروايات يتضح له عظيم ما تبينه وترشد إليه،
والتفصيل لا يسعه هذا المختصر، فأرجو قبول العذر.**

هرکسی که در این روایات بیندیشد، آنچه برایش معلوم و به‌سوی آن راهنمایی شده مشخص می‌شود، و در این مختصر، تفصیل دادن نمی‌گنجد، امیدوارم معذرت‌خواهی را قبول کنید.

**إذن فأول ساعات النهار هو أول المهديين من ذرية الإمام المهدي(ع)
وهو شبیه بساعات الليل، أو قل إنه برزخ بين الليل والنهار، أو قل إنه
برزخ بين دولة الكفر ودولة العدل، أو قل إنه برزخ بين مقامي الإمامة
والهداية، فكلها بمعنى واحد.**

بنابراین اولین ساعات روز همان اولین مهديين از نسل امام مهدي(ع) است و ایشان شبیه ساعات شب است، یا بگو: ایشان برزخ و حد فاصلی بین شب و روز است، یا بگو: ایشان برزخ یا حد فاصلی بین دولت کفر و دولت عدل است، یا بگو: ایشان برزخ و مانعی بین مقام امامت و هدایت است، همه این‌ها به یک معناست.

**عن محمد بن الحسن بن ميمون، عن أبي هاشم، قال: (قلت لأبي
الحسن الماضي(ع): لم جعلت الصلاة الفريضة والسنة خمسين ركعة لا**

يزاد فيها ولا ينقص منها؟ قال: إن ساعات الليل اثنتا عشرة ساعة، وفيما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس ساعة، وساعات النهار اثنتا عشرة ساعة، فجعل لكل ساعة ركعتين، وما بين غروب الشمس إلى سقوط القرص غسق) [289].

محمد بن حسن بن ميمون از أبي هاشم روایت می کند: (به امام علی النقی (ع) گفته: چرا نماز واجب و نافله در شبانه روز پنجاه رکعت است و کم و زیاد نمی شوند؟ فرمود: شب دوازده ساعت دارد و میانه سپیده دم تا برآمدن خورشید نیز ساعتی است و روز نیز دوازده ساعت است؛ و برای هر ساعتی دو رکعت نماز نهاده شده و از فروشدن آفتاب تا نهران شدن روشنی آن غسق گفته شده است) [290].

وقال الشيخ الصدوق: حدثنا الحسن بن عبد الله بن سعيد العسكري، قال: أخبرني عمي، قال: أخبرنا أبو إسحاق، قال: أملى علينا ثعلب: (ساعات الليل: الغسق، والفحمة، والعشوة، والهدأة، والجنح، والهزيع، والفقد، والعقر، والزلفة، والسحرة، والبهرة).

شیخ صدوق می گوید: حسن بن عبدالله بن سعید عسکری از عموی خود نقل می کند که ابواسحاق گفت: ثعلب برای ما ساعات شب را چنین املا کرد: غسق، فحمة، عشوه، هدأة، جنح، هزيع، فقد، عقر، زلفة، سحرة، بهرة.

وساعات النهار: الراد، والشروق، والمتوع، والترحل، والدلوك، والجنوح، والهجير، والظهيرة، والأصيل، والطفل) [291].

و ساعات روز را چنین املا کرد: راد، شروق، متوع، ترحل، دلوك، جنوح، هجير، ظهيرة، اصيل و طفل) [292].

وحتى تسمية أول ساعات النهار بـ (الراد) لعل لها علاقة بأول المهديين، أي إنه الراد لدين الله إلى أصوله، أو الراد على أهل البدع والانحراف والظلم والجور ... الخ.

حتى نامیدن اولین ساعات روز به (راد) شاید به اولین مهدیین ارتباطی داشته باشد، یعنی ایشان برگرداننده دین خداوند به اصولش است، یا اهل بدعت‌ها و انحراف و ستم و جور را رد می‌کند... الخ.

أو يكون مأخوذاً من (الردء) أي المعين والناصر - وأيضاً يعني الكهف -، كما في قوله تعالى حكاية عن لسان نبي الله موسى (ع): (وَإِخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَاناً فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءاً يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ) [293].

یا از (ردء) گرفته شده، یعنی یاور و یاری گر، هم‌چنین یعنی پناهگاه، همان‌طور که در فرموده خداوند متعال و از زبان پیامبر خدا موسی (ع) است: (و برادرم هارون زبانش از من فصیح‌تر است؛ او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند؛ می‌ترسم مرا تکذیب کنند!) [294].

وقال الزبيدي في تاج العروس ج ٤ ص ٤٥٠ - ٤٥٣ مادة (ردد): (وقوله تعالى: (فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءاً يُصَدِّقُنِي) فيمن قرأ به يجوز أن يكون من الاعتماد، وأن يكون على اعتقاد التثقيل في الوقف، بعد تخفيف الهمزة).

زبیدی در تاج العروس ج ۴ ص ۴۵۰-۴۵۳ در ماده (ردد) می‌گوید: (و فرموده خداوند متعال: (او را به‌عنوان پشتیبان من بفرست تا مرا تصدیق کند) کسی که این‌گونه آیه را بخواند، جایز است که از اعتماد باشد؛ و به معنای اعتقاد سنگین است، در صورتی که آیه را با وقف و مخفف کردن همزه بخواند).

عن المفضل بن عمر، عن الصادق جعفر بن محمد (عليهما السلام)، قال: (سألته عن قول الله (عزوجل): (وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ) ([295])، ما هذه الكلمات؟ قال: هي الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب الله عليه وهو أنه قال: "أسألك بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين إلا تبت عليّ" فتاب الله عليه إنه هو التواب الرحيم. فقلت له: يا ابن رسول الله، فما يعني (عزوجل) بقوله: (فَأَتَمَّهُنَّ)؟ قال: يعني فأتَمهن إلى القائم اثني عشر إماماً تسعة من ولد الحسين (ع). قال المفضل: فقلت: يا ابن رسول الله، فأخبرني عن قول الله (عزوجل): (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ) ([296])، قال: يعني بذلك الإمامة، جعلها الله تعالى في عقب الحسين إلى يوم القيامة. قال: فقلت له: يا ابن رسول الله، فكيف صارت الإمامة في ولد الحسين دون ولد الحسن (عليهما السلام) وهما جميعاً ولدا رسول الله (ص) وسبطاه وسيدا شباب أهل الجنة؟ فقال (ع): إن موسى وهارون كانا نبيين مرسلين وأخوين، فجعل الله (عزوجل) النبوة في صلب هارون دون صلب موسى (عليهما السلام)، ولم يكن لأحد أن يقول لم فعل الله ذلك، وإن الإمامة خلافة الله (عزوجل) في أرضه وليس لأحد أن يقول لم جعله الله في صلب الحسين دون صلب الحسن (عليهما السلام)؛ لأن الله تبارك وتعالى هو الحكيم في أفعاله (لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ) ([297]) ([298]).

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق (ع) روایت می‌کند: (از ابن قول خدای سبحان سؤال کردم: (وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ) ([299])، که این چه کلماتی است؟ فرمود: همان کلماتی است که آدم آن را از پروردگارش دریافت کرد و بر زبان جاری

نمود و خداوند توبه‌اش را پذیرفت و ایشان این‌ها را گفتند: «خداوند بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین توبه مرا بپذیر». و خداوند توبه او را پذیرفت که او باز پذیر و بخشنده است. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! مراد از (فَأْتَمَّهُنَّ) چه بوده است؟ فرمود: فرمود: یعنی آنها را تا قائم (ع) ذکر کرده و تمام کرد و آنان دوازده امام هستند که نه تن از ایشان از امام حسین (ع) هستند. مفضل گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! مرا از معنی این کلام الهی که می‌فرماید: (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ) [300]، آگاه کنید، فرمود: مقصود از آن امامت است که خدای تعالی آن را تا روز قیامت در نسل حسین (ع) قرار داد. گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چرا امامت اختصاص به فرزندان حسین (ع) یافت نه فرزندان حسن (ع)، در حالی که آنها هر دو فرزندان رسول خدا (ص) و دو سبط او و سید جوانان بهشت هستند؟ فرمود: موسی و هارون دو پیامبر مرسل و دو برادر بودند و خدای تعالی پیامبری را در سلاله هارون قرار داد نه در سلاله موسی، هیچ یک از آن دو پیامبر را نگفتند: چرا خداوند چنین کرده است؟ و امامت، خلافت حق تعالی در زمین است و هیچ کس را شایسته نیست که بگوید: چرا آن را در سلاله حسین (ع) قرار داده است و نه حسن (ع)، زیرا خدای تعالی در جمیع افعالش حکیم است، از کردارش پرسش نشود اما از افعال آنها پرسش شود از کاری که می‌کند بازخواست نمی‌شود، و از آنان سؤال و بازخواست می‌شود (لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ) [301]، [302]».

ففي هذه الرواية بين أبو عبد الله (ع) أولاً بأن الله أتم الكلمات من ذرية الحسين (ع) إلى القائم (ع)، ثم أردف في جوابه الآخر بأن الله جعل الإمامة في عقب الحسين (ع) إلى يوم القيامة، ونفهم من هذا أن الله تعالى جعلها كلمة باقية في عقبه أي الإمام بعد الإمام المهدي (ع) التي تمت به (ع)، أي إمامة المهديين، أو قل مقام الهداية الذي يأتي بعد مقام الولاية أو الإمامة، ويكون هذا الفهم أقرب وأوضح إذا تحرر لنا أن القيامة لا تكون

بعد موت الإمام المهدي (ع) مباشرة بل أن عمره الشريف في دولة العدل الإلهي قصير جداً كما بينته الروايات، وسيكون من بعده أئمة وحجج يقودون دولة العدل الإلهي التي وعد الله بها البشرية.

در این روایت امام صادق (ع) بیان کرده است: اولاً: خداوند کلمات را در فرزندان حسین (ع) تا روز قائم (ع) به اتمام رسانده است، سپس در پاسخ دیگرش بیان می‌کند: خداوند امامت را تا روز قیامت در فرزندان حسین (ع) قرار داده است، و از این می‌فهمیم که خداوند متعال آن را کلمه باقی در فرزندان قرار داده است، یعنی در امام بعد از امام مهدی (ع) که به واسطه ایشان (ع) به اتمام می‌رسد، یعنی امامت مهدیین، یا بگو: مقام هدایت که بعد از مقام ولایت و امامت می‌آید، و این فهم نزدیک‌تر و روشن‌تر است، زمانی که برای ما مشخص شد که قیامت مستقیم بعد از مرگ امام مهدی (ع) نیست، بلکه عمر ایشان در دولت عدل الهی واقعاً کوتاه است، همان‌طور که روایات آن را بیان می‌کند، و بعد از ایشان امامان و حجت‌هایی است که دولت عدل الهی را که خداوند بشریت را به آن وعده داده است، رهبری می‌کنند.

فلا يتصور أن تكون دولة الإمام المهدي (ع) مرهونة بوجوده في الحياة فقط والذي روي أنه تسع أو تسع عشرة سنة أو ما يقارب ذلك، في حين أن البشرية عاشت آلاف السنين في دولة الظلم والطاغوت، بل إن الروايات تفيد أن دولة الإمام المهدي ستستمر إلى أزمان متطاولة جداً:

تصور نشود که دولت امام مهدی (ع) مرهون به وجود زندگی شریف ایشان فقط خواهد بود، مدتی که روایت شده نه سال یا نوزده سال یا نزدیک به این مدت است، درحالی که بشریت هزاران سال در دولت ستم و طاغوت زندگی کردند، بلکه روایات بیان می‌کند که دولت امام مهدی (ع) تا زمان‌های خیلی طولانی ادامه دارد:

عن يونس بن رباط، قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: (إن أهل الحق لم يزالوا منذ كانوا في شدة أما إن ذلك إلى مدة قليلة وعافية طويلة) [303].

يونس بن رباط گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: (همانا اهل حق از آن هنگام که در سختی و شدت بوده اند پیوسته در آن به سر خواهند برد، هان بدانید این کار تا مدت کوتاهی است، اما به عافیتی طولانی خواهد انجامید.) [304].

بل يستفاد من الروايات أن آخر المهديين الاثني عشر من ذرية الإمام المهدي (ع) يحكم (٣٠٩) سنة وبعد ذلك تكون الرجعة وتبدأ بخروج الإمام الحسين (ع):

بلکه از روایات استفاده می شود: که آخرین مهدیین از فرزندان امام مهدی (ع)، ۳۰۹ سال حکومت می کند و بعد از آن رجعت واقع می شود و با خروج امام حسین (ع) آغاز می شود:

عن جابر الجعفي، قال: (سمعت أبا جعفر (ع) يقول: والله ليملكن منا أهل البيت رجل بعد موته ثلاثمائة سنة يزداد تسعاً. قلت: متى يكون ذلك؟ قال: بعد القائم (ع). قلت: وكم يقوم القائم في عالمه؟ قال: تسع عشرة سنة ثم يخرج المنتصر فيطلب بدم الحسين (ع) ودماء أصحابه، فيقتل ويسبي حتى يخرج السفاح) [305].

جابر بن یزید جعفی گوید: (شنیدم امام باقر (ع) می فرمود: به خدا قسم مردی از ما اهل بیت سیصد سال به اضافه نه حتماً و بدون تردید حکومت خواهد کرد، گوید: به آن حضرت عرض کردم: این کی خواهد شد؟ فرمود: پس از وفات قائم (ع)، به آن حضرت عرض کردم: قائم (ع) چقدر در عالم باقی می ماند تا از دنیا برود؟ فرمود: نوزده سال،

بعد منتصر خروج می کند و خون خواهی حسین (ع) و یارانش را می کند، می کشد و به اسارت می گیرد تا اینکه سفاح خروج کند) [306].

وهنا المنتصر هو الإمام الحسين (ع) والسفاح هو أمير المؤمنين (ع)، والإمام الحسين (ع) يخرج بعد حكم المهديين الاثني عشر من ذرية الإمام المهدي (ع)، أي إن الرجعة تبدأ بعد نهاية حكم المهدي الثاني عشر من أوصياء الإمام المهدي (ع)، وهذا المهدي الثاني عشر تكون مدة حكمه هو فقط (٣٠٩) فضلاً عن آبائه المهديين الأحد عشر، وهذا المهدي الثاني عشر يكون بلا عقب أي لا يكون له ولد؛ لأن الإمامة قد انتهت ويبدأ عالم الرجعة وهو عالم يختلف عن عالم حياتنا الدنيوية الآن:

منظور از منتصر در اینجا امام حسین (ع) و منظور از سفاح امیرالمؤمنین (ع) است، و امام حسین (ع) بعد از حکومت دوازده مهدیین از نسل امام مهدی (ع) خروج می کند، یعنی رجعت بعد از انتهای حکومت دوازدهمین مهدی از اوصیای امام مهدی (ع) می باشد، و این دوازدهمین مهدی مدت حکومتش فقط ۳۰۹ سال است، و این جدا از آبائش یازده مهدیین بوده، و دوازدهمین مهدی بدون فرزند است، یعنی برایش فرزندی نیست، چون امامت به پایان رسیده و رجعت آغاز شده است، و رجعت عالمی است که با عالم دنیوی الآن ما تفاوت دارد:

عن الحسن بن علي الخزاز، قال: (دخل علي بن أبي حمزة علي أبي الحسن الرضا (ع) فقال له: أنت إمام؟ قال: نعم، فقال له: إني سمعت جدك جعفر بن محمد (عليهما السلام) يقول: لا يكون الإمام إلا وله عقب. فقال: أنسيت يا شيخ أو تناسيت؟ ليس هكذا قال جعفر (ع)، إنما قال جعفر (ع): لا يكون الإمام إلا وله عقب الذي يخرج عليه الحسين بن علي (عليهما السلام) فإنه لا عقب له. فقال له: صدقت جعلت فداك هكذا سمعت جدك يقول) [307].

حسن بن علی خزاز می‌گوید: (علی بن ابی حمزه بر امام رضا(ع) وارد شد و به ایشان عرض کرد: شما امام هستی؟ فرمود: بله، به ایشان عرض کرد: من از جدتان جعفر بن محمد(ع) شنیدم که امام نیست مگر اینکه فرزند داشته باشد، فرمود: ای شیخ آیا فراموش کردی یا خود را به فراموشی زدی؟ جعفر(ع) این‌گونه نفرمود، جعفر(ع) فرمود: امام نیست مگر اینکه فرزند دارد، مگر امامی که حسین بن علی(ع) بر او خروج می‌کند، و ایشان فرزند ندارد. به ایشان عرض کرد: فدایتان شوم، راست گفتید، از جدتان این چنین شنیدم که فرمود)([308]).

ویتضح معنی ذلك أكثر من خلال رواية أخرى في محاوره لعلي بن أبي حمزة البطائني مع الإمام الرضا(ع)، فقال البطائني للإمام الرضا(ع) في كلام طويل: (... إنا روينا أن الإمام لا يمضي حتى يرى عقبه، قال: فقال أبو الحسن(ع): أما رويتم في هذا الحديث غير هذا؟ قال: لا. قال: بلى والله لقد رويتم، إلا القائم، وأنتم لا تدرون ما معناه ولم قيل. قال له علي: بلى والله إن هذا لفي الحديث. قال أبو الحسن(ع): ويلك، كيف اجترأت على شيء تدع بعضه)([309]).

این معنا از خلال روایت دیگر بیشتر روشن می‌شود، و آن گفتگوی علی بن ابی حمزه با امام رضا(ع) است، بطائنی به امام رضا(ع) در سخن طولانی می‌گوید: (... ما روایت کردیم که امام از دنیا نمی‌رود مگر اینکه فرزندش را ببیند، ابوالحسن(ع) فرمود: آیا در این حدیث مطلبی غیر از این نقل کردید؟ عرض کرد: خیر، فرمود: بله به خدا قسم این روایت را نقل کردید، مگر قائم(ع)؛ و شما معنای آن را نمی‌دانید و اینکه برای چه گفته شده است، علی به ایشان عرض کرد: بله به خدا قسم این در حدیث است، ابوالحسن(ع) فرمود: وای بر تو، چگونه به چیزی جرئت کردی که بعضی از آن را ترک کردی؟)([310]).

فانتبه وفقك الله إلى قول الإمام الرضا(ع): (وأنتم لا تدرون ما معناه ولم قيل)، فلو كان المقصود به هو الإمام المهدي لما خفي ذلك على رجل كعلي بن أبي حمزة البطائي الذي يمتاز بكثرة حفظه وروايته لحديث أهل البيت(ع)، وكيف يخفى عليه وأغلب الناس في ذلك الزمان تعرف أن المقصود بالقائم هو الإمام المهدي(ع)، إذن فما دام هذا المعنى (لا عقب له) قد خفي على علي بن أبي حمزة وغيره من الرواة فلا بد أن يكون المقصود به غير الإمام المهدي(ع) وهو آخر المهديين من ذرية الإمام المهدي(ع)، وهذا هو الأمر الذي قصده الإمام الرضا(ع) بقوله: (وأنتم لا تدرون لما قيل وما معناه).

خدا تو را موفق کند، به فرموده امام رضا(ع) دقت کن: (و شما معنای آن را نمی دانید و اینکه برای چه گفته شده است)، اگر منظور امام مهدی(ع) بود، این مطلب بر مردی مانند علی بن ابی حمزه بطائنی پنهان نمی شد، فردی که به زیادی حفظ و روایت حدیث اهل بیت(ع) متمایز شده است، چگونه بر او پنهان بود درحالی که بیشتر مردم در آن زمان می دانستند که منظور از قائم امام مهدی(ع) است، بنابراین مادامی که این معنا (فرزندى ندارد) بر علی بن ابی حمزه و بقیه راویان پنهان بود، پس باید منظور از این فرد شخصی غیر از امام مهدی(ع) باشد، و این فرد آخرین مهديين از فرزندان امام مهدی(ع) است. این مسئله ای است که منظور امام رضا(ع) بود، با این فرموده اش: (و شما معنای آن را نمی دانید و اینکه برای چه گفته شده است).

ونرجع إلى مسألة: (وجعلها كلمة باقية في عقبه) ودلالاتها على المهديين من ذرية الإمام المهدي(ع)، وأذكر رواية أخرى تؤيد هذا الفهم:

به مسئله (و آن را کلمه باقی در فرزنداناش قرار دادیم) و دلالت آن بر مهديين از فرزندان امام مهدی(ع) بازمی گردیم، و روایت دیگری ذکر می کنم که این فهم را تأیید می کند:

عن هشام بن سالم، قال: (قلت للصادق جعفر بن محمد (عليهما السلام): الحسن أفضل أم الحسين؟ فقال: الحسن أفضل من الحسين. [قال:] قلت: فكيف صارت الإمامة من بعد الحسين في عقبه دون ولد الحسن؟ فقال: إن الله تبارك وتعالى أحب أن يجعل سنة موسى وهارون جارية في الحسن والحسين (عليهما السلام)، ألا ترى أنهما كانا شريكين في النبوة كما كان الحسن والحسين شريكين في الإمامة، وإن الله (عز وجل) جعل النبوة في ولد هارون ولم يجعلها في ولد موسى وإن كان موسى أفضل من هارون (عليهما السلام)، قلت: فهل يكون إمامان في وقت واحد؟ قال: لا، إلا أن يكون أحدهما صامتاً مأموماً لصاحبه، والآخر ناطقاً إماماً لصاحبه، فأما أن يكونا إمامين ناطقين في وقت واحد فلا. قلت: فهل تكون الإمامة في أخوين بعد الحسن والحسين (عليهما السلام)؟ قال: لا، إنما هي جارية في عقب الحسين (ع) كما قال الله (عز وجل): (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ) [311]، ثم هي جارية في الأعتاب وأعتاب الأعتاب إلى يوم القيامة) [312].

هشام بن سالم می گوید: (به امام صادق (ع) گفتم: حسن افضل است يا حسين؟ فرمود: حسن (ع) از حسين (ع) افضل است. گوید گفتم: پس چگونه است که امامت پس از حسين (ع) در فرزندان وی است و نه در فرزندان حسن (ع)؟ فرمود: خدای تعالی خواسته است که سنت موسی و هارون را در حسن و حسين (ع) جاری سازد. آیا نمی بینی که آن دو در نبوت شریک بودند هم چنان که حسن و حسين (ع) در امامت شریک بودند و خدای تعالی نبوت را در فرزندان هارون (ع) قرار داد نه در فرزندان موسی (ع)، گرچه موسی (ع) افضل از هارون (ع) بود، گفتم: آیا ممکن است در یک زمان دو امام باشند؟ فرمود: خیر، مگر آنکه یکی از آن دو خاموش باشد و از دیگری پیروی نماید و دیگری ناطق و پیشوای وی باشد، اما در یک زمان دو امام ناطق نخواهد بود، گفتم: آیا می شود پس از حسن و حسين (ع) دو برادر امام باشند فرمود: خیر و امامت در عقب حسين (ع) جاری است، همچنان که خدای تعالی فرموده است:

(وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ) [313]، بعد از آن نیز در فرزندان و فرزندان فرزندان او تا روز قیامت جاری است) [314].

و عن عبد العلي بن أعين، قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: (إن الله (عز وجل) خص علياً (ع) بوصية رسول الله (ص) وما يصيبه له، فأقر الحسن والحسين له بذلك، ثم وصيته للحسن وتسليم الحسين للحسن ذلك حتى أفضى الأمر إلى الحسين لا ينازعه فيه أحد له من السابقة مثل ماله، واستحقها علي بن الحسين لقول الله (عز وجل): (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) [315]، فلا تكون بعد علي بن الحسين إلا في الأعتاب وأعتاب الأعتاب) [316].

عبدالعلى بن اعين می گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: (خداوند عز و جل، علی (ع) را به وصیت رسول (ص) اختصاص دادند و آنچه از آن حضرت به آن جناب رسید مال او می باشد یعنی اموال رسول خدا و ماترک و آثار نبوت جملگی بعد از پیامبر (ص) از آن علی (ع) می باشد و امام حسن و امام حسین (ع) نیز به این معنا اقرار نمودند، سپس علی (ع) وصیت فرمودند که آن ها از آن امام حسن (ع) بوده و امام حسین (ع) نیز آن ها را بدون هیچ گونه معارضه ای تسلیم امام حسن (ع) نمودند، تا وقتی که امر ولایت و امامت منتقل به حضرت سید الشهداء (ع) گردید در این هنگام تمام اموال و ودایع مذکور منتقل به آن جناب شد و احدی با حضرتش در آن به منازعه برنخواست و پس از آن حضرت اموال به حضرت علی بن الحسین (ع) منتقل گردید و آن جناب مستحق آن ها شدند نه دیگری، به دلیل فرموده حق: (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) [317]، و پس از علی بن الحسین (ع) ودایع نبوت و امامت صرفاً در فرزندان و فرزندان فرزندان است) [318].

فلنا أن نسأل لماذا قال الإمام الصادق(ع): (في الأعقاب وأعقاب
الأعقاب) حيث كرر كلمة الأعقاب مرتان! فإن كلمة الأعقاب جمع (عقب)
وهي تصدق على التسعة المعصومين(ع) فلا يحتاج أن تكرر مرة ثانية،
لكي يصح الكلام!! فلا بد من وجود فائدة ومعنى آخر لكلمة (الأعقاب)
الثانية؛ لأن الأئمة(ع) لا يتكلمون بكلام زائد (وحاشاهم) وهم سادة
البلاغة والفصاحة، وكما يقولون: (خير الكلام ما قل ودل). ومن تأمل في
الرواية مع مقارنتها ببعض الروايات يجد أن معنى ذلك أن الإمامة بعد
الحسين(ع) ستمر بمرحلتين تختلف أحدهما عن الأخرى بعض الشيء
في الفضل، هما: مرحلة الإمامة، ومرحلة الهداية، أي أعقاب الأئمة
وأعقاب المهديين بعد الإمام المهدي(ع)، ولذلك كرر الإمام الصادق(ع)
كلمة الأعقاب مرتين (الأعقاب وأعقاب الأعقاب).

بر ماست كه پيرسيم: چرا امام صادق(ع) اين سخن را فرمود: (في الأعقاب وأعقاب
الأعقاب) (در فرزندان و فرزند فرزندان). چون كلمه اعقاب دو بار تکرار شده است، و
كلمه اعقاب جمع عقب است، و آن بر نه معصوم(ع) صدق می کند، و برای این که
سخن واضح شود نیازی نیست که دوباره تکرار کنم! در نتیجه باید فایده و معنای
دیگری برای كلمه اعقاب دومی باشد، چون ائمه(ع) با سخن اضافه سخن
نمی فرمایند، (حاشاهم) و آنان سروران بلاغت و فصاحت هستند، همان طور که
می فرمایند: (بهترین سخن کلامی است که اندک و رساننده باشد). هر کسی که در این
روایت دقت کند و آن را با بعضی از روایات مقایسه کند درمی یابد که معنای آن این است
که امامت بعد از حسین(ع) در دو مرحله استمرار دارد و یکی از آنان با دیگری در
مقداری فضیلت تفاوت دارند: آن دو مرحله امامت و مرحله هدایت است، یعنی اعقاب
ائمه و اعقاب مهديين بعد از امام مهدي(ع) هستند، به همین خاطر امام صادق(ع)
كلمه اعقاب را دو مرتبه تکرار کرد (الأعقاب وأعقاب الأعقاب).

واكتفي بهذا القدر حول هذا الشاهد.

به همین مقدار به عنوان شاهد کفایت می‌کنم...

• عن عمرو البکائی، عن کعب الأحبار، قال فی الخلفاء: (هم اثنا عشر، فإذا كان عند انقضائهم وأتی طبقة صالحة مد الله لهم فی العمر كذلك وعد الله هذه الأمة، ثم قرأ: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ) [319])، قال: وكذلك فعل الله ببني إسرائيل، وليست بعزیز أن تجمع هذه الأمة يوماً أو نصف يوم، (وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ) [320]([321]).

• عمرو بکائی از کعب الاحبار نقل می‌کند که درباره خلفا گفت: (آنان دوازده نفرند که وقتی به پایان رسیدند و طبقه شایسته‌ای سرکار آمدند، خداوند عمر آنان را طولانی می‌کند، خداوند به این امت چنین وعده داده است، سپس این آیه را خواند: (خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده داده که آنان را جانشینان زمین کند، همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشینان کرده بود) [322])، او گفت: خداوند با بنی اسرائیل هم‌چنین کرد و دشوار نیست که این امت را یک روز و یا یک نصف روز یکجا جمع کند ، (و همانا یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه می‌شمرند) [323]([324]).

واخرج ابن أبي حاتم الرازي في تفسيره هذا الخبر باختلاف يسير بسنده عن عمرو البکالی، عن کعب الأحبار، قال: (هم اثنا عشر، فإذا كان

عند انقضائهم فيجعل مكان اثني عشر اثنا عشر مثلهم، وكذلك وعد الله هذه الأمة، فقرأ: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ) وكذلك فعل بني إسرائيل. قوله تعالى: (وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ) ([325]).

ابن ابی حاتم رازی در تفسیرش این خبر را با کمکی اختلاف آورده که با اسنادش از عمرو بکالی که از کعب الأحبار نقل می کند: (آنان دوازده نفر هستند، وقتی مدت آنان به پایان برسد خداوند به جای آن دوازده نفر، دوازده نفر مثل آنان قرار می دهد، و خداوند این امت را این چنین وعده داده است و (این آیه را) خواند: (خداوند به افرادی از شما که ایمان آوردند و کار شایسته انجام دادند وعده داده است: همان طور که افراد قبلشان را به خلافت رساند، آنان را در زمین به خلافت می رساند) و با بنی اسرائیل این چنین رفتار نمود، سخن خداوند متعال: (و دینی که از آن خشنود است را برای آنان تمکین می بخشد)) ([326]).

وهذا الخبر وإن كان مروى عن كعب الأحبار إلا أنه موافق لما روي عن أهل البيت (ع) ، وهو يدل - بلفظ الصدوق - على وجود طبقة صالحة من الخلفاء بعد الإمام المهدي (ع)، والخلفاء والحجج على الناس لا بد أن يكونوا معصومين، ومن أوصياء الرسول (ص) وبالخصوص من ذرية الإمام الحسين (ع) وبالأخص من ذرية الإمام المهدي (ع)؛ لأن الإمامة في الأعقاب وأعقاب الأعقاب إلى يوم القيامة كما نصت روايات متواترة، إذن فلا يمكن أن يكونوا غير المهديين من ذرية الإمام المهدي (ع) المنصوص عليهم بوصية الرسول محمد (ص) وبروايات متواترة معنى عن أهل البيت (ع).

هرچند این روایت از کعب الاحبار روایت شده، ولی با روایات اهل بیت (ع) موافق است، و آن بر لفظ صدوق (روایت اول) دلالت می کند که گروه شایسته ای از خلفا بعد از امام مهدی (ع) وجود دارند، و خلفا و حجت های بر مردم باید معصوم باشند، و از

اوصیای رسول (ص) و به خصوص از نسل امام حسین (ع) و به خصوص از نسل امام مهدی (ع) باشند، چون امامت تا روز قیامت در فرزندان و فرزند فرزندان است، همان طور که روایات متواتر به آن تصریح می کند. بنابراین امکان ندارد که آنان افرادی غیر از مهدیین از نسل امام مهدی (ع) باشند، افرادی که با وصیت رسول الله (ص) و روایات متواتر معنوی از اهل بیت (ع) به آنان تصریح شده است.

وَأما بلفظ - الرازي - فهو ينص على مجيء اثني عشر خليفة بعد الأئمة الاثني عشر وأنهم وعد الله تعالى.

اما با لفظ رازی (روایت دوم) و آن برآمدن دوازده خلیفه بعد از دوازده ائمه (ع) تصریح می کند، و این که آنان وعده خداوند متعال هستند.

وإلى هنا أكتفي من إيراد الأخبار التي تشير إلى المهديين من أوصياء الإمام المهدي (ع)، وإلا فهي كثيرة، وأعرضت عن ذكر الروايات التي تنص على المهديين وعلى ذرية الإمام المهدي (ع)؛ لأنها معلومة عند الإخوة الأنصار، ولأنها مسطرة ومشروحة في عدة كتب من إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع).

تا اینجا به آوردن روایات اشاره کننده به مهدیین از اوصیای امام مهدی (ع) کفایت می کنم وگرنه آن ها زیاد هستند، و از ذکر روایاتی که بر مهدیین و بر نسل امام مهدی (ع) تصریح می کند خودداری کردم، چون آن ها در نزد برادران انصار مشخص است، و آن ها در تعدادی از کتب انصار امام مهدی (ع) نوشته و شرح داده شده است.

ج: وأما الرواية التي ربما توهم بأنها تتعارض مع روايات المهديين (ع) والتي نصها: (... وهم الذين قال رسول الله (ص): لما أسري بي إلى السماء وجدت أساميهم مكتوبة على ساق العرش بالنور اثني عشر

عشر اسماً، منهم علي وسبطاه، وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي
ومحمد وعلي والحسن والحجة القائم، فهذه الأئمة من أهل بيت الصفوة
والطهارة، والله ما يدعيه أحد غيرنا إلا حشره الله تبارك وتعالى مع إبليس
وجنوده...).

ج: اما روايتى كه پنداشته شده كه با روايات مهديين (ع) در تعارض است، متن آن عبارت است از: (... و آنان افرادى هستند كه رسول الله (ص) فرمود: زمانى كه مرا به آسمان بردند، نامهاى آنان را در ساق عرش با نور نوشته شده ديدم، دوازده نام بود، يكي از آنان على و دو فرزندش بودند، و على و محمد و جعفر و موسى و على و محمد و على محسن و حجت قائم هستند، اين ائمه از اهل بيت برگزيده و پاك هستند، به خدا قسم فردى غير از آنان آن را ادعا نمى كند مگر اينكه خداوند تبارك وتعالى او را با ابليس و سربازانش محشور مى كند...).

فالكلام عنها كالتالي:

سخن از آن مانند روايت زير است:

• قوله (ع): (... لما أُسري بي إلى السماء وجدت
أساميهم مكتوبة على ساق العرش بالنور اثني عشر
اسماً، منهم علي وسبطاه، وعلي ومحمد وجعفر
وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن والحجة
القائم...).

• و فرموده اش: (زمانى كه مرا به آسمان بردند، نامهاى آنان را در ساق عرش با نور نوشته شده ديدم، دوازده نام بود، يكي از آنان على و دو فرزندش بودند و على و محمد و جعفر و موسى و على و محمد و على و حسن و حجت قائم هستند).

بغض النظر عن أي شيء فالرواية إلى هنا لا تختلف عن الروايات التي تعدد الأئمة الاثني عشر إلى القائم على أنهم أوصياء الرسول(ص)، وقد تقدم أن هكذا روايات عندما تثبت الأئمة الاثني عشر فهذا لا يعني نفي المهديين الاثني عشر، وكما تقدم أن أثبات شيء لا يعني نفي ما عداه.

بدون در نظر گرفتن هر چیزی، روایت تا اینجا با روایاتی که دوازده ائمه(ع) را تا قائم(ع) می‌شمارد و این که آنان اوصیای رسول الله(ص) هستند تفاوتی ندارد و قبلاً بیان کردیم که این چنین روایاتی، زمانی که ثابت می‌کنند ائمه دوازده نفرند، به معنای نفی دوازده مهدیین نیست، همان طور که گذشت: اثبات چیزی نفی مطالب غیر آن را نمی‌کند.

• وقوله(ع): (... فهذه الأئمة من أهل بيت الصفة والطهارة...)، تقدم أن مقام الإمامة غير مقام الهداية، وإثبات عدد الأئمة لا يعني نفي عدد المهديين فلا تعارض في المقام. أي عندما يكون الكلام عن الأئمة وعددهم لا يعني هذا نفي المهديين أو إن الأوصياء والحجج هؤلاء لا غيرهم.

• و فرموده اش(ع): (این ائمه از اهل بیت برگزیده و پاک هستند)، بیان شد که مقام امامت غیر از مقام هدایت است، و اثبات عدد ائمه به معنای نفی تعداد مهدیین نیست، در نتیجه تعارضی در اینجا نیست؛ یعنی وقتی سخن در مورد ائمه و تعداد آنان است، این به آن معنا نیست که مهدیین نفی می‌شوند یا اوصیاء و حجتها فقط آنها هستند و غیر از آنان نیستند.

• وقوله(ع): (... والله ما يدعيه أحد غيرنا إلا حشره الله تبارك وتعالى مع إبليس وجنوده...)، هكذا وردت في دلائل الإمامة الذي نقل عنه العلامة المجلسي: (غيرنا) وليس (غيرها) ولا (غيرهم)، وكذلك في إلزام الناصب ومعجم أحاديث الإمام المهدي(ع) وموسوعة الإمام الجواد(ع). فهي بلفظ (غيرها) في البحار فقط والمصدر الذي ينقل عنه صاحب البحار، العبارة بلفظ (غيرنا) كما قدمت عن كتاب كفاية الأثر. وعلى هذا فهي لا تنفي المهديين(ع)؛ لأن الكلام ناظر إلى نفي الإمامة عن ذرية الإمام الحسن(ع) كما في صدر الرواية، ورداً على من يزعم أن الإمامة تستمر في عقب الحسن والحسين ولا تختص بعقب الحسين(ع)، وحتى لو عممنا الكلام فهو في مقام نفي الإمامة عن غير أهل الصفوة والطهارة من أوصياء الرسول محمد(ص)، وكما هو معلوم أن المهديين من أهل الصفوة والطهارة ومن أوصياء الرسول محمد(ص) المنصوص عليهم بوصيته ليلة وفاته وفي غيرها من الروايات المتواترة معنى، وهم من أوصياء الإمام المهدي(ع) والحجج على الناس بعده.

• و فرموده اش(ع): (به خدا قسم فردی غیر از آنان آن را ادعا نمی کند مگر اینکه خداوند تبارک وتعالی او را با ابلیس و سربازانش محشور می کند)، در کتاب دلائل الامامه كه علامه مجلسی از آن نقل کرده نیز چنین آمده است: (غيرنا) (غير ما) و نه (غيرها) (غير آن) و نه (غيرهم) (غير آنان). هم چنین در کتاب إلزام الناصب و معجم احاديث امام مهدي(ع) و موسوعه امام جواد(ع) نیز این چنین است. روایت با لفظ (غيرها) (غير آن)

فقط در بحار و منبعی که صاحب بحار از آن نقل کرده، عبارت با لفظ (غیرنا) (غیر ما) همان طور که از کتاب کفایة الاثر بیان کردم؛ بنابراین روایت، مهدیین (ع) را نفی نمی کند، چون سخن ناظر به نفی امامت از نسل امام حسن (ع) است، همان طور که در آغاز روایت است، و پاسخی است به فردی که گمان می کند امامت در فرزندان حسن و حسین (ع) ادامه دارد و به فرزندان حسین (ع) اختصاص ندارد. حتی اگر سخن را عمومیت ببخشیم این روایت در مقام نفی امامت از افرادی به غیر از اهل برگزیده و پاکی از اوصیای رسول الله (ص) می باشد، کسانی که در وصیت شب وفات ایشان (و در غیر آن در روایات متواتر معنوی به آنان تصریح شده است و آنان اوصیای امام مهدی (ع) و حجت های بر مردم بعد از ایشان هستند.

هذا فضلاً عن ما تقدم ذكره من أن أهل البيت (ع) تعدوا إخفاء ذكر مسألة المهديين (ع) واعتمدوا الإشارة والتلميح والنص الغير ملفت للنظر بصورة جلية ... لحكمة بالغة - كما تقدم تفصيله - .

این مطلب علاوه بر چیزی است که گذشت، به اینکه اهل بیت (ع) به صورت عمدی خواستار پنهان کردن مسئله مهدیین (ع) بودند و بر اشاره کردن و کنایه و نص اعتماد کردند تا به صورت آشکار به آنان جلب توجه نشود. به خاطر حکمت مشخصی که تفصیل آن گذشت.

وحتى لو قلنا إن معنى الكلام: لا يدعيه أحد غير هؤلاء الاثني عشر ...، فهو أيضاً ناظر إلى مقام الإمامة لا الهداية، وإلا فمقام الهداية

ثابت بروایات عدیده لا يمكن ردها أبداً، وعلى أقل تقدير لا بد أن نرجع متشابهه كلام أهل البيت(ع) إلى محكمه، ولا نتبع المتشابهه فقط، وروایات المهديين صريحة ومحكمة وواضحة الدلالة بأن بعد الإمام المهدي(ع) اثنا عشر مهدياً حجج على الخلق.

اگر بگوئیم معنای سخن این است که: فردی غیر از این دوازده فرد ادعا نمی کنند، و آن نیز ناظر به مقام امامت است و نه هدایت، وگرنه مقام هدایت با روایات بسیاری ثابت است که اصلاً نمی توان آن را رد کرد، حداقل باید کلام متشابه اهل بیت(ع) را به محکم آن برگردانیم و فقط از متشابه دنباله روی نکنیم و روایات مهديين صريح و محکم هستند و دلالتشان روشن است به این که بعد از امام مهدي(ع) دوازده مهدي حجت های بر خلق هستند.

فمن الإمام الرضا(ع) أنه قال: (من رد متشابه القرآن إلى محكمه فقد هدي إلى صراط مستقيم، ثم قال(ع): إن في أخبارنا محكماً محكم القرآن، ومتشابهاً كمتشابه القرآن، فردوا متشابهها إلى محكمها ولا تتبعوا متشابهها دون محكمها فتضلوا)([327]).

امام رضا(ع) فرمود: (فردی که متشابه قرآن را به محکم آن برگرداند به راه مستقیم هدایت یافته است، سپس فرمود: در خبرهای ما روایات محکمی مانند محکم قرآن است و روایات متشابهی مانند متشابه قرآن است، متشابه آن را به محکم آن برگردانید و از متشابه (به غیر از محکم) آن دنباله روی نکنید، چون گمراه می شوید)([328]).

أما اللفظ الذي أوردته أخي في سؤالك وهو (فلا يدعيه أحد غيرهم) فلم أجده في شيء من المصادر أبداً. وهو أيضاً لا يعارض المهديين؛ لأنه عائد على مقام الإمامة، وهذا المقام للائمة الاثني عشر كما نصت وصية الرسول(ص): (يا علي، إن من بعدي اثنا عشر إماماً ومن بعدهم اثنا عشر مهدياً).

برادرم لفظی که در سؤالت آوردی: (فردی غیر از آنان ادعا آن را نمی کند) اصلاً آن را در هیچ یک از منابع نیافتم. همچنین آن با مهدیین تعارضی ندارد، چون به مقام امامت باز می گردد، و این مقام برای دوازده ائمه (ع) است، همان طور که وصیت رسول (ص) به آن تصریح می کند: (ای علی، بعد از من دوازده امام و پس از آنان دوازده مهدی هستند).

وملخص القول: إن الرواية في صدد نفي أن تكون الإمامة في عقب الإمام الحسن أو عقب غيره وتحصرها في عقب الحسين (ع) ، وأوصياء الإمام المهدي (ع) من عقب الحسين ومن أهل البيت (ع)، فالرواية أصلاً لا علاقة لها بنفي إمامة المهديين (ع).

خلاصه سخن: روایت در صدد نفي امامت در فرزندان امام حسن (ع) یا فرزندان غیر اوست، و آن را فقط محصور در فرزندان حسین (ع) می کند و اوصیای امام مهدی (ع) از فرزندان حسین (ع) و از اهل بیت (ع) هستند، اصلاً این روایت ارتباطی به نفي امامت مهدیین (ع) ندارد.



- [209] - معاني الأخبار: ص 94.
- [210] - معاني الأخبار: ص 94.
- [211] - معاني الأخبار: ص 91.
- [212] - معاني الأخبار: ص 91.
- [213] - الغيبة - للنعماني: ص 305.
- [214] - غيبة - نعماني: ص 305.
- [215] - الكافي: ج 1 ص 535.
- [216] - كافي: ج 1 ص 535.

- [217] - الكافي: ج 1 ص 535.
- [218] - كافي: ج 1 ص 535.
- [219] - الكافي: ج 1 ص 535.
- [220] - كافي: ج 1 ص 535.
- [221] - بحار الأنوار: ج 4 ص 119.
- [222] - بحار الأنوار: ج 4 ص 119.
- [223] - كمال الدين وتمام النعمة: ص 77.
- [224] - كمال الدين وتمام النعمة: ص 77.
- [225] - التفسير الصافي - للفيض الكاشاني: ج 4 ص 75.
- [226] - تفسير صافي - فيض كاشاني: ج 4 ص 75.
- [227] - غيبة النعماني: ص 336.
- [228] - غيبت نعماني: ص 336.
- [229] - غيبة النعماني: ص 337.
- [230] - غيبت نعماني: ص 337.
- [231] - غيبة النعماني: ص 242 - 243.
- [232] - غيبت نعماني: ص 242 - 243.
- [233] - غيبة الطوسي: ص 307.
- [234] - غيبت طوسي: ص 307.
- [235] - إزام الناصب: ج 2 ص 174 - 190.
- [236] - إزام الناصب: ج 2 ص 174 - 190.
- [237] - كمال الدين وتمام النعمة: ص 254 - 256.
- [238] - كمال الدين وتمام النعمة: ص 254 - 256.
- [239] - القدر: 1 - 3.
- [240] - قدر: 1 - 3.
- [241] - القدر: 4.
- [242] - إزام الناصب في إثبات الحجة الغائب: ج 1 ص 100 - 102.
- [243] - قدر: 4.
- [244] - إزام الناصب در إثبات حجت غائب: ج 1 ص 100 - 102.
- [245] - الصافات: 83.
- [246] - راجع بحار الأنوار: ج 82 ص 80.
- [247] - صافات: 83.
- [248] - بحار الأنوار: ج 82 ص 80.
- [249] - كمال الدين وتمام النعمة: ص 358.

- [250] - كمال الدين وتمام النعمة: ص 358.
- [251] - الغيبة - للشيخ الطوسي: ص 280.
- [252] - غيبت - شيخ الطوسي: ص 280.
- [253] - مصباح المتهجد - للشيخ الطوسي: ص 411.
- [254] - مصباح المتهجد - شيخ طوسي: ص 411.
- [255] - الفرقان: 11.
- [256] - غيبة النعماني: ص 86 - 87 باب 4 ح 13.
- [257] - فرقان: 11.
- [258] - غيبت نعماني: ص 86 - 87 باب 4 ح 13.
- [259] - غيبة النعماني: ص 87 باب 4 ح 15.
- [260] - غيبت نعماني: ص 87 باب 4 ح 15.
- [261] - الغيبة - للنعماني: ص 143 - 144 باب 10 ح 2.
- [262] - غيبت - نعماني: ص 143 - 144 باب 10 ح 2.
- [263] - الشمس: 1 - 10.
- [264] - تفسير القمي: ج 2 ص 424، الكافي: ج 8 ص 50 بلفظ متقارب جداً.
- [265] - شمس: 1 - 10.
- [266] - تفسير قمى: ج 2 ص 424، كافي: ج 8 ص 50 بالفظ خيلي نزديك.
- [267] - الليل: 1 - 2.
- [268] - تفسير القمي: ج 2 ص 425.
- [269] - ليل: 1 - 2.
- [270] - تفسير قمى: ج 2 ص 425.
- [271] - الكافي: ج 8 ص 122 - 123.
- [272] - كافي: ج 8 ص 122 - 123.
- [273] - مدينة المعاجز: ج 5 ص 73، دلائل الإمامة: ص 236 وما بعدها.
- [274] - مدينة المعاجز: ج 5 ص 73، دلائل الإمامة: ص 236 وبعدازان.
- [275] - الإسراء: 78.
- [276] - اسراء: 78.
- [277] - المدثر: 32 - 39.
- [278] - مدثر: 32 - 39.
- [279] - بحار الأنوار: ج 8 ص 273.
- [280] - بحار الأنوار: ج 8 ص 273.
- [281] - المدثر: 31، 35، 37، 39، 43، 49، 54.
- [282] - الكافي: ج 1 ص 432 - 434.

- [283] - مدثر: 31، 35، 37، 39، 43، 49، 54.
- [284] - كافي: ج 1 ص 432 - 434.
- [285] - المدثر: 31، 37، 46، 49، 52، 53.
- [286] - بحار الأنوار: ج 24 ص 325 - 327.
- [287] - مدثر: 31، 37، 46، 49، 52، 53.
- [288] - بحار الأنوار: ج 24 ص 325 - 327.
- [289] - الخصال - للشيخ الصدوق: ص 488.
- [290] - خصال - شيخ صدوق: ص 488.
- [291] - الخصال - للشيخ الصدوق: ص 488.
- [292] - خصال - شيخ صدوق: ص 488.
- [293] - القصص: 34.
- [294] - قصص: 34.
- [295] - البقرة: 124.
- [296] - الزخرف: 28.
- [297] - الأنبياء: 23.
- [298] - كمال الدين وتمام النعمة: ص 358 - 359.
- [299] - بقرة: 124.
- [300] - زخرف: 28.
- [301] - انبياء: 23.
- [302] - كمال الدين وتمام النعمة: ص 358 - 359.
- [303] - الكافي: ج 2 ص 255.
- [304] - كافي: ج 2 ص 255.
- [305] - الغيبة - للشيخ الطوسي: ص 478 - 479 ح 505.
- [306] - غيبات - شيخ طوسي: ص 478 - 479 ح 505.
- [307] - الغيبة - للشيخ الطوسي: ص 224 ح 188.
- [308] - غيبات - شيخ طوسي: ص 224 ح 188.
- [309] - بحار الأنوار: ج 48 ص 270.
- [310] - بحار الأنوار: ج 48 ص 270.
- [311] - الزخرف: 28.
- [312] - كمال الدين وتمام النعمة: ص 416 - 417.
- [313] - زخرف: 28.
- [314] - كمال الدين وتمام النعمة: ص 416 - 417.
- [315] - الأنفال: 75.

- [316] - علل الشرائع: ج 1 ص 207.
- [317] - انفال: 75.
- [318] - علل الشرائع: ج 1 ص 207.
- [319] - النور: 55.
- [320] - الحج: 47.
- [321] - خصال الصدوق: ص 474 - 475.
- [322] - نور: 55.
- [323] - حج: 47.
- [324] - خصال صدوق: ص 474 - 475.
- [325] - تفسير ابن أبي حاتم: ج 8 ص 2628 ح 14769.
- [326] - تفسير ابن أبي حاتم: ج 8 ص 2628 ح 14769.
- [327] - وسائل الشيعة (أل البيت): ج 27 ص 115 ح 33355.
- [328] - وسائل شيعة (أل البيت): ج 27 ص 115 ح 33355.